

هویت ادبی و فرهنگی ما چگونه شکل گرفت؟؟؟

قسمت ۶

با نوآوری ها و شیوه های جدید

یک پژوهش منسجم در یک بخش به خاطر سهولت محققین و دانشمندان

«این سلسله تا بزرگان و اندیشمندان معاصر ادامه خواهد یافت»

محقق و گردآورنده: استاد (صبح)



درمندان دهها و صدها سال است که هویت ادبی، فرهنگی و تاریخی ما ظالمانه و عظمت طلبانه به یغما برده شده و مورد چپاول و دستبرد قرار گرفته و هنوز که هنوز است این روند- همچنان مستبدانه ادامه دارد و سرزمین ادب پرور و غرور آفرین ما را فاقد هویت فرهنگی و افتخارات تاریخی ساخته و همه بود و نبود این مرز و بوم را کوردلانه در دامان بی هویتی خویش وصله ناجور میزنند. در سرزمین ما در قبال این چپاول و تاراج آب از آب تکان نمیخورد. بلی! با اندوه و درد، نه تنها که عکس العمل، تحقیق و پژوهشهای حق خواهانه و ملی گرایانه و جود ندارد و شوربختانه که در سطح ملی نیز عده ی آگاهانه و یا غیر آگاهانه آب در آسیاب بیگانه ریخته و با تلاشهای مذبوهانه در پی ترویج و تسلطی فرهنگ و ادبیات نا آشنا به زبان ملی و هویت فرهنگی ما در تگایو اند.

من ادعا ندارم تا اکنون انچی که انجام گرفته - توانسته باشم در شناخت هویت فرهنگی و ادبی ملی خویش کاری بزرگی را انجام داده باشم و اما مصمیم هستم که با همه توان و انرژی این راه را ادامه بدهم و شاید کسانی دیگری نیز دست یاری و همیاری داده و درین مسیر گامهای بلندی بردارند تا

حقوق سوخته دلان که مورد تجاوز و جپاول بیشرمانه و ظالمانه، قرار گرفته اند، باز ستانیم. (به امید

آنروز)

جایگاهی اندیشمندان عرفانی و اسلامی در ادبیات پارسی



حسن بصری

تاریخ عرفان مصطلح، مانند کلام از حسن بصری متوفی در ۱۱۰ هجری آغاز می شود. حسن بصری متولد سال بیست و دو هجری است. عمر هشتاد و هشت ساله ای داشته و نه قسمت از عمرش در قرن اول هجری گذشته است. حسن بصری البته به نام «صوفی» خوانده نمی شده است، از آن جهت جزء صوفیه شمرده می شود که اولاً کتابی تألیف کرده به نام رعایة حقوق الله که می تواند اولین کتاب تصوف شناخته شود. نسخه منحصر به فرد این کتاب در آکسفورد است. نیکلسون مدعی است که: «اولین مسلمانی که روش حیات صوفیانه و حقیقی را نوشته حسن بصری است. طریقی که نویسندگان اخیر برای تصوف و وصول به مقامات عالییه شرح می دهند:

اول توبه و پس از آن يك سلسله اعمال دیگر. . . که هر کدام باید برای ارتقاء به مقام بالاتری به ترتیب عملی شود.»

ثانیا خود عرفا بعضی از سلاسل طریقت را به حسن بصری و از او به حضرت امیر علیه السلام می رسانند، مانند سلسله مشایخ ابو سعید ابو الخیر. ابن الندیم در الفهرست فن پنجم از مقاله پنجم، سلسله ابو محمد، جعفر خلدی را نیز به حسن بصری می رساند و می گوید: حسن هفتاد نفر از اصحاب بدر را درك کرده است.

ثالثا بعضی از حکایات که نقل شده است، می رساند که حسن بصری عملاً جزء گروهی بوده است که بعدها نام «متصوفه» یافتند. بعداً بعضی از آن حکایات را به مناسبت نقل خواهیم کرد. حسن بصری خراسانی الاصل است.

مالك بن دينار

این مرد اهل بصره است. از کسانی بوده است که کار زهد و ترك لذت را به افراط کشانده است. داستانها از او در این جهت نقل می‌شود. وی در سال 131 هجری در گذشته است.

ابراهیم ادهم

اهل بلخ است. داستان معروفی دارد شبیه داستان معروف بودا. گویند در ابتدا پادشاه بلخ بود و جریاناتی رخ داد که تائب شد و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت. عرفا برای وی اهمیت زیاد قائلند. در مثنوی داستان جالبی برای او آورده است. ابراهیم در حدود سال 161 هجری در گذشته است.

رابعه عدویه

این زن، از اعجاب روزگار است، و چون چهارمین دختر خانواده اش بود «رابعه» نامیده شد. رابعه عدویه غیر از رابعه شامیه است که او هم از عرفاست و معاصر جامی است و در قرن نهم می زیسته است. رابعه عدویه کلماتی بلند و اشعاری در اوج عرفان و حالاتی عجیب دارد. داستانی درباره عبادت حسن بصری و مالك بن دينار و يك نفر دیگر از او نقل می‌شود که جالب است. رابعه در حدود 135 یا 136 در گذشته است و بعضی گفته اند وفاتش در 180 یا 185 بوده است.

ابو هاشم صوفی کوفی

اهل شام است. در آن منطقه متولد شده و در همان منطقه زیسته است. تاریخ وفاتش مجهول است. این قدر معلوم است که استاد سفیان ثوری متوفای 161 بوده است. ظاهراً اول کسی است که به نام «صوفی» خوانده شده است. سفیان گفته است: اگر ابو هاشم نبود، من دقایق ریا را نمی‌شناختم.

شقیق بلخی

شاگرد ابراهیم ادهم بوده است. بنابر نقل ریحانة الادب و غیره از کتاب کشف الغمه علی بن عیسی اربلی و از نور الابصار شبلنجی، در راه مکه با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ملاقات داشته و از آن حضرت مقامات و کرامات نقل کرده است. در سال 153 یا 174 یا 184 در گذشته است.

معروف کرخی

اهل کرخ بغداد است ولی از اینکه نام پدرش «فیروز» است، به نظر می‌رسد که خراسانی الاصل است. این مرد از معاریف و مشاهیر عرفاست. می‌گویند پدر و مادرش نصرانی بودند و خودش به دست حضرت رضا مسلمان شد و از آن حضرت استفاده کرد. بسیاری از سلاسل طریقت-بر حسب ادعای عرفایه معروف کرخی و به وسیله او به حضرت رضا علیه السلام و از طریق آن حضرت به ائمه پیشین تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسد و بدین جهت این سلسله را سلسله

الذهب (رشته طلایی) می‌خوانند. ذهبی‌ها عموماً چنین ادعایی دارند. وفات معروف در حدود سالهای 200 تا 206 بوده است.

فضیل بن عیاض

این مرد اصلاً اهل مرو است. خراسانی عرب‌نژاد است. می‌گویند در ابتدا راهزن بود. يك شب که برای دزدی از دیواری بالا رفت، يك آیه قرآن که از شب زنده‌داری شنید او را منقلب و تائب ساخت. کتاب مصباح الشریعه منسوب به اوست و می‌گویند آن کتاب يك سلسله درسهاست که از امام صادق علیه السلام گرفته است. محدث متبحر قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک به این کتاب اظهار اعتماد کرده است. فضیل در سال 187 درگذشته است.



بایزید بسطامی (طیفور بن عیسی)

از اکابر عرفان و اصلاً اهل بسطام است. می‌گویند اول کسی است که صریحاً از فناء فی الله و بقاء بالله سخن گفته است. با یزید گفته است: «از بایزیدی خارج شدم مانند مار از پوست». بایزید به اصطلاح شطحیاتی دارد که موجب تکفیرش شده است. خود عرفا او را از اصحاب «سکر» می‌نامند، یعنی در حال جذب و بی خودی آن سخنان را می‌گفته است. با یزید در سال 261 درگذشته است. بعضی ادعا کرده‌اند که سقای خانه امام صادق علیه السلام بوده است، ولی این ادعا با تاریخ جور نمی‌آید، یعنی با یزید عصر امام صادق علیه السلام را درک نکرده است.

بشر حافی

اهل بغداد است و پدرانش اهل مرو بوده‌اند. از مشاهیر عرفانست. او نیز در ابتدا اهل فسق و فجور بوده و بعد توبه کرده است. علامه حلی در منهاج الکرامه داستانی نقل کرده است مبنی بر اینکه توبه او به دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صورت گرفته است و چون در حالی تشرف به توبه پیدا کرد که «حافی پابره‌نه» بود، به بشر حافی معروف شد. بعضی علت «حافی» نامیدن او را چیز دیگر گفته‌اند. بشر حافی در سال 226 یا 227 درگذشته است.

سری سقطی

اهل بغداد است. نمی‌دانیم اصلاً کجایی بوده است. وی از دوستان و همراهان بشر حافی بوده است. سری سقطی اهل شفقت به خلق خدا و ایثار بوده است. ابن خلکان در وفیات الاعیان نوشته است که سری سقطی گفت: سی سال است که از يك جمله «الحمد لله» که بر زبانم جاری شد استغفار می‌کنم. گفتند: چگونه؟ گفت: شبی حریق در بازار رخ داد. بیرون آمدم ببینم که به دکان من رسیده یا نه. به من گفته شد به دکان تو نرسیده است. گفتم: «الحمد لله». یکمرتبه متنبه شدم که گیرم دکان من آسیبی ندیده باشد، آیا نمی‌بایست من در اندیشه مسلمین باشم؟

سعدی به همین داستان (با اندک تفاوت) اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید: شبی دود خلق آتشی بر فروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود که دکان ما را گزند نبود جهان‌دیده‌ای گفتش ای بوالهوس تو را خود غم خویشتن بود و بس پسندی که شهری بسوزد به نار اگر خود سرایت بود بر کنار سری شاگرد و مرید معروف کرخی و استاد و دایی جنید بغدادی است. سخنان زیادی در توحید و عشق الهی و غیره دارد و هم اوست که می‌گوید: «عارف مانند آفتاب بر همه عالم می‌تابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می‌کشد و مانند آب مایه زندگی همه دلهاست و مانند آتش به همه پرتو افشانی می‌کند». سری در سال 245 یا 250 در سن نود و شصت سالگی درگذشته است.

حارث محاسبی

وی از دوستان و صاحبان جنید بوده است. از آن جهت او را «محاسبی» خوانده اند که به امر مراقبه و محاسبه اهتمام تام داشت. معاصر احمد بن حنبل است. احمد حنبل چون دشمن علم کلام بود، او را به واسطه ورودش در علم کلام طرد کرد و همین سبب اعراض مردم از او شد. حارث در سال 243 درگذشته است.

جنید بغدادی

اصلاً اهل نهاوند است. عرفا و متصوفه او را «سید الطائفه» می‌خوانند، همچنانکه فقهای شیعه شیخ طوسی را «شیخ الطائفه» می‌خوانند. جنید يك عارف معتدل به شمار می‌رود. برخی شطحیات که از دیگران شنیده شده، از او شنیده نشده است. او حتی لباس اهل تصوف به تن نمی‌کرد و در زی علما و فقها بود. به او گفتند: به خاطر یاران هم که هست «خرقه» (لباس اهل تصوف) بپوش. گفت: اگر می‌دانستم که از لباس کاری ساخته است، از آهن گداخته جامه می‌ساختم اما ندای حقیقت این است که: «لیس الاعتبار بالخرقة، انما الاعتبار بالحرقة» یعنی از خرقه کاری ساخته نیست، «خرقه آتش

دل» لازم است. جنید خواهرزاده و مرید و شاگرد سری سقطی و هم شاگرد حارث محاسبی بوده است. گویند در سال 297 در نود سالگی در گذشت.

ذوالنون

وی در فقه شاگرد مالك بن انس، فقیه معروف بوده است. جامی او را رئیس صوفیان خوانده است. هم اول کسی است که رمز به کار برد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد که فقط کسانی که واردند بفهمند و ناواردها چیزی نفهمند. این روش تدریجا معمول شد، معانی به صورت غزل و با تعبیرات سمبولیک بیان شد. برخی معتقدند که بسیاری از تعلیمات فلسفه نو افلاطونی وسیله ذوالنون وارد عرفان و تصوف شد. ذوالنون در فاصله سالهای 240-250 درگذشته است.



سهل بن عبد الله تستری

از اکابر عرفان و صوفیه و اصلا اهل شوشتر است. فرقه‌ای از عرفان که اصل را بر مجاهده نفس می‌دانند، به نام او «سهلیه» خوانده می‌شوند. در مکه معظمه با ذوالنون مصری ملاقات داشته است. وی در سال 283 یا 293 درگذشته است.

حسین بن منصور حلاج

اصلا اهل بیضاء است ولی در عراق رشد و نما یافته است. حلاج از جنجالی‌ترین عرفای دوره اسلامی است. شطحیات فراوان گفته است. به کفر و ارتداد و ادعای خدایی متهم شد. فقها تکفیرش کردند و در زمان مقتدر عباسی به دار آویخته شد. خود عرفان او را به افشای اسرار متهم می‌کنند. حافظ می‌گوید: گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد بعضی او را مردی شعبده باز می‌دانند. خود عرفان او را تبرئه می‌کنند و می‌گویند سخنان او و بایزید که بوی کفر می‌دهد، در حال سکر و بی خودی بوده است. عرفان او به عنوان «شهید» یاد می‌کنند. حلاج در سال 306 یا 309 به دار آویخته شد.

ابو بکر شبلی

شاگرد و مرید جنید بغدادی بوده و حلاج را نیز درك کرده و از مشاهیر عرفانست. اصلا خراسانی است. در کتاب روضات الجنات و سایر کتب تراجم، اشعار و کلمات عارفانه زیادی از او نقل شده است. خواجه عبد الله انصاری گفته است: «اول کسی که به رمز سخن گفت ذوالنون مصری بود. جنید که آمد، این علم را مرتب ساخت و بسط داد و کتابها در این علم تألیف کرد، و چون نوبت به شبلی رسید این علم را به بالای منابر برد». شبلی در بین سالهای 334-344 در 87 سالگی درگذشته است.

ابوعلی رودباری

نسب به انوشیروان می‌برد و ساسانی‌نژاد است. مرید جنید بوده و فقه را از ابو العباس بن شریح و ادبیات را از ثعلب آموخت. او را جامع شریعت و طریقت و حقیقت خوانده‌اند. در سال 322 درگذشته است.

ابونصر سراج

ابو نصر سراج صاحب کتاب معروف اللمع که از متون اصیل و قدیم و معتبر عرفان و تصوف است. در سال 378 درگذشته است. بسیاری از مشایخ طریقت شاگرد بلاواسطه یا مع الواسطه او بوده‌اند. بعضی مدعی هستند که مقبره‌ای که در پایین خیابان مشهد به نام قبر پیر پالاندوز معروف است، مقبره همین ابو نصر سراج است (سراج زین ساز). کم کم این کلمه به پالاندوز تغییر شکل داده است.

ابو الفضل سرخسی

این مرد اهل خراسان و شاگرد و مرید ابو نصر سراج و استاد ابو سعید ابو الخیر عارف بسیار معروف بوده است. در سال 400 هجری درگذشته است.

ابو عبد الله رودباری

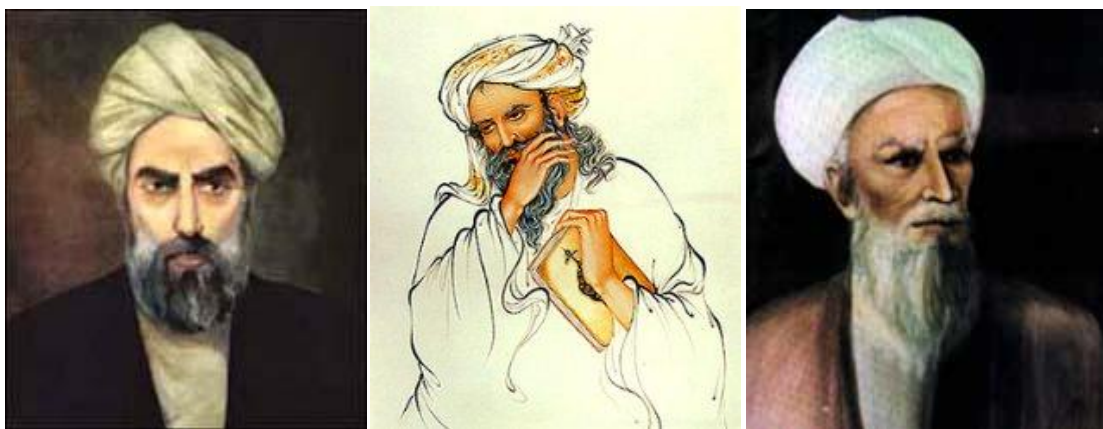
این شخص خواهرزاده ابو علی رودباری است و از عرفان به شمار می‌رود. در سال 369 درگذشته است.

ابو طالب مکی

شهرت بیشتر این مرد به واسطه کتابی است که در عرفان و تصوف تألیف کرده است به نام «قوت القلوب». این کتاب چاپ شده و از متون اصیل و قدیم عرفان و تصوف است. ابو طالب اصلا از بلاد جبل است و در اثر اینکه سالها در مکه مجاور بوده، به عنوان «مکی» معروف شده است. وی در سال 385 یا 386 درگذشته است.

شیخ ابو الحسن خرقانی

یکی از معروفترین عرفانست. عرفان داستانهای شگفت‌به او نسبت می‌دهند، از جمله مدعی هستند که بر سر قبر بایزید بسطامی می‌رفته و با روح او تماس می‌گرفته و مشکلات خویش را حل می‌کرده است. مولوی می‌گوید: ابوالحسن بعد از وفات بایزید از پس آن سالها آمد پدید گاه و بیگه نیز رفتی بی فتور بر سر گورش نشستی با حضور تا مثال شیخ پیشش آمدی تا که می‌گفتی شکالش حل شدی مولوی در مثنوی زیاد از او یاد کرده است و می‌نماید که ارادت و افری به او داشته است. می‌گویند با ابو علی سینا فیلسوف معروف و ابو سعید ابو الخیر عارف معروف ملاقات داشته است. وی در سال 425 درگذشته است.



ابو سعید ابو الخیر

از مشهورترین و با حال‌ترین عرفانست. رباعیهای نغز دارد. از وی پرسیدند: تصوف چیست؟ گفت: «تصوف آن است که آنچه در سر داری بنهی و آنچه در دست داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی». با ابو علی سینا ملاقات داشته است. روزی ابو علی سینا در مجلس و عظم ابو سعید شرکت کرد. ابو سعید درباره ضرورت عمل و آثار طاعت و معصیت سخن می‌گفت. ابو علی این رباعی را به عنوان اینکه ما تکیه بر رحمت‌حق داریم نه بر عمل خویشتن، انشا کرد: ماییم به عفو تو تولا کرده

و ز طاعت و معصیت تبرا کرده

آنجا که عنایت تو باشد، باشد

نا کرده چو کرده، کرده چون نا کرده.

ابو سعید فی الفور گفت:

ای نیک نکرده و بدیها کرده

وانگه به خلاص خود تمنا کرده

بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود

ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده:

این رباعی نیز از ابو سعید است:
فردا که زوال شش جهت خواهد بود
قدر تو به قدر معرفت خواهد بود
در حسن صفت کوش که در روز جزا
حشر تو به صورت صفت خواهد بود
ابو سعید در سال 440 هجری درگذشته است.

ابو علی دقاق

وی جامع شریعت و طریقت به شمار می‌رود. واعظ و مفسر قرآن بود. از بس در مناجات‌ها می‌گریسته
او را «شیخ نوحه‌گر» لقب داده‌اند. در سال 405 یا 412 درگذشته است.

ابو الحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی

ابو الحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی، صاحب کتاب کشف المحجوب که از کتب مشهور این
فرقه است و اخیراً چاپ شده است. در سال 470 درگذشته است.

خواجه عبد الله انصاری

وی از اولاد ابو ایوب انصاری صحابی بزرگوار معروف است. خواجه عبد الله یکی از معروفترین و
متعبدترین عرفاست. کلمات قصار و مناجات‌ها و همچنین رباعیات نغز و با حالی دارد. شهرتش بیشتر
به واسطه همانهاست. از کلمات اوست: «در طفلی، پستی! در جوانی، مستی! در پیری، سستی! پس کی
خدا پرستی؟» و هم از کلمات اوست: «بدی را بدی کردن سگساری است، نیکی را نیکی کردن
خرخاری است، بدی را نیکی کردن کار خواجه عبد الله انصاری است.» این رباعی نیز از اوست:
عیب است بزرگ برکشیدن خود را از جمله خلق برگزیدن خود را از مردمك دیده بیاید آموخت دیدن
همه کس را و ندیدن خود را خواجه عبد الله در هرات متولد و در همان جا در سال 481 درگذشته و
دفن شده است و از این جهت به «پیر هرات» معروف است. خواجه عبد الله کتب زیاد تألیف کرده،
معروفترین آنها که از کتب درسی سیر و سلوک است و از پخته‌ترین کتب عرفان است کتاب منازل
السائرين است. بر این کتاب شرح‌های زیاد نوشته شده است.

امام ابو حامد محمد غزالی

از معروفترین علمای منقول بود. رئیس جامع نظامیه بغداد شد و عالیترین پست روحانی زمان خویش
را حیازت کرد، اما احساس کرد نه آن معلومات و نه آن مناصب روحش را اشباع نمی‌کند. از مردم
مخفی شد و به تهذیب و تصفیه نفس مشغول شد. ده سال در بیت المقدس دور از چشم آشنایان به خود
پرداخت. در همان وقت به عرفان و تصوف گرایید و دیگر تا آخر عمر زیر بار منصب و پست نرفت.

کتاب معروف احیاء علوم الدین را بعد از دوره ریاضت تالیف کرد و در سال 505 در طوس که وطن اصلی‌اش بود درگذشت.

عین القضاة همدانی

از پرشورترین عرفانست. مرید احمد غزالی برادر کوچکتر محمد غزالی-ک ه او نیز از عرفانست- بوده است. کتب زیاد تالیف کرد. اشعار آبداری دارد که خالی از شطحیات نیست. بالاخره تکفیرش کردند و کشتند و جسدش را سوختند و خاکسترش را بر باد دادند. در حدود سالهای 525-533 کشته شد.

سنایی غزنوی، شاعر معروف

اشعار او از عرفانی عمیق برخوردار است. مولوی در مثنوی گفته‌های او را طرح و شرح می‌کند. در نیمه اول قرن ششم! 570 درگذشته است.

احمد جامی، معروف به ژنده پیل

از مشاهیر عرفان و متصوفه است. قبرش در تربت جام (نزدیک سرحد ایران و افغانستان) معروف است. از اشعار او در باب خوف و رجا این دو بیت است: غره مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیاها بریده‌اند نومید هم مباش که رندان جرعه نوش ناگه به یک ترانه به منزل رسیده‌اند و هم او در رعایت اعتدال در امر انفاق و امساک گفته است:

چون تیشه مباش و جمله بر خود متراش چون رنده ز کار خویش بی بهره مباش تعلیم زاره گیر در کار معاش چیزی سوی خود می‌کش و چیزی می‌پاش.

جامی در حدود سال 536 درگذشته است.

عبد القادر گیلانی

در بغداد نشو و نما یافته و در همان‌جا دفن شده است. بعضی او را اهل «جیل» دانسته‌اند نه اهل «گیلان». از شخصیت‌های جنجالی جهان اسلام است. سلسله قادریه از سلاسل صوفیه منسوب به اوست. قبرش در بغداد معروف و مشهور است. او از کسانی است که دعاوی و بلند پروازی‌های زیاد از او نقل شده است. وی از سادات حسنی است. در سال 560 یا 561 درگذشته است.

شیخ روزبهان بقلی

شیخ روزبهان بقلی که به «شیخ شطاح» معروف است، زیرا شطحیات زیاد می‌گفته است. اخیراً بعضی کتب او وسیله مستشرقین چاپ و منتشر شده است. این مرد در سال 606 درگذشته است.

شیخ نجم‌الدین کبرای خوارزمی

از مشاهیر اکابر عرفانست. بسیاری از سلاسل به او منتهی می‌شود. وی شاگرد و مرید و داماد شیخ روزبهان بقلی بوده است. شاگردان و دست پروردگان زیادی داشته است، از آن جمله است بهاء‌الدین ولد، پدر مولانا مولوی رومی. در خوارزم می‌زیست. زمانش مقارن است با حمله مغول. هنگامی که مغول می‌خواست حمله کند، برای نجم‌الدین کبری پیام فرستادند که شما و کسانتان می‌توانید از شهر خارج شوید و خود را نجات دهید. نجم‌الدین پاسخ داد:

من در روز راحت در کنار این مردم بوده‌ام، امروز که روز سختی آنهاست از آنها جدا نمی‌شوم. خود مردانه سلاح پوشید و همراه مردم جنگید تا شهید شد.

این حادثه در سال 616 واقع شده است.



شیخ فریدالدین عطار

از اکابر درجه اول عرفانست. در نثر و نظم تالیف دارد. تذکرة الاولیاء او که در شرح حال عرفان و متصوفه است اثرهای وی از جمله مآخذ و مدارک محسوب می‌شود و شرق شناسان اهمیت فراوان به آن می‌دهند. همچنین کتاب منطق الطیر او یک شاهکار عرفانی است.

مولوی درباره او و سنایی گفته است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار می‌رویم و هم او گفته است:

هفت‌شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

مقصود مولوی از هفت‌شهر عشق، هفت وادی‌ای است که خود عطار در منطق الطیر شرح داده است.

محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید.

عطار شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی از مریدان و شاگردان شیخ نجم‌الدین کبری بوده است، و همچنین صحبت قطب‌الدین حیدر را که او نیز از مشایخ این عصر است و در تربت‌حیدریه مدفون

است و انتساب آن شهر به اوست-نیز درك کرده است. عطار مقارن فتنه مغول درگذشت و به قولی به دست مغولان در حدود سالهای 626-628 کشته شد.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی

شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب کتاب معروف عوارف المعارف که از متون خوب عرفان و تصوف است. نسب به ابو بکر می‌رساند. گویند هر سال به 572 زیارت مکه و مدینه می‌رفت. با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است. شیخ سعدی شیرازی و کمال‌الدین اسماعیل شاعر معروف، از مریدان او بوده‌اند. سعدی در مورد او می‌گوید: مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب یکی اینکه در نفس خودبین مباش دگر آنکه در جمع بدبین مباش این سهروردی غیر از شیخ شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف مقتول معروف به شیخ اشراق است که در حدود سالهای 581-590 در حلب به قتل رسید. سهروردی عارف در حدود سال 632 درگذشته است. ابن الفارض مصری. از عرفانی طراز اول محسوب است. اشعار عربی عرفانی در نهایت اوج و کمال ظرافت دارد.

دیوانش مکرر چاپ شده و فضلا به شرحش پرداخته‌اند. یکی از کسانی که دیوان او را شرح کرده عبد الرحمن جامی، عارف معروف قرن نهم است. اشعار عرفانی او در عربی با اشعار عرفانی حافظ در زبان پارسی قابل مقایسه است. محیی‌الدین عربی به او گفت: خودت شرحی بر اشعارت بنویس. او گفت: کتاب فتوحات مکیه شما شرح این اشعار است. ابن فارض از افرادی است که احوالی غیر عادی داشته، غالبا در حال جذبه بوده است و بسیاری از اشعار خود را در همان حال سروده است. ابن الفارض در سال 632 درگذشته است.

محیی‌الدین عربی حاتمی طایی اندلسی

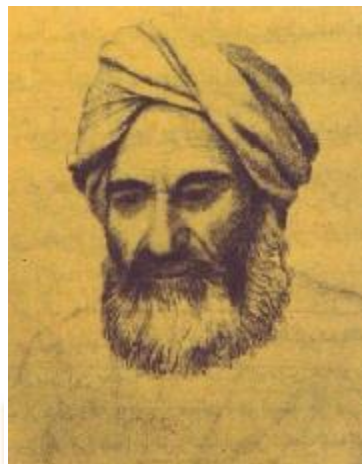
از اولاد حاتم طایی است. در اندلس تولد یافته، اما ظاهرا بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذرانده است. شاگرد شیخ ابو مدین مغربی اندلسی از عرفای قرن ششم است. سلسله طریقتش با يك واسطه به شیخ عبد القادر گیلانی سابق الذکر می‌رسد. محیی‌الدین-که احیانا با نام «ابن العربی» نیز خوانده می‌شود-مسلم بزرگترین عرفای اسلام است، نه پیش از او و نه بعد از او کسی به پایه او نرسیده است. به همین جهت او را «شیخ اکبر» لقب داده‌اند. عرفان اسلامی از بود ظهور، قرن به قرن تکامل یافت، در هر قرن-چنانکه اشاره شد-عرفای بزرگی ظهور کردند و به عرفان تکامل بخشیدند و بر سرمایه‌اش افزودند. این تکامل تدریجی بود، ولی در قرن هفتم به دست محیی‌الدین عربی «جهش» پیدا کرد و به نهایت کمال خود رسید. محیی‌الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد که سابقه نداشت. بخش دوم عرفان، یعنی بخش علمی و نظری و فلسفی آن وسیله محیی‌الدین پایه گذاری شد. عرفانی بعد از او عموما ریزه‌خوار. سفره او هستند.

محبی‌الدین علاوه بر اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد، یکی از اعاجیب روزگار است. انسانی است «شگفت» و به همین دلیل اظهار عقیده‌های متضادی درباره‌اش شده است. برخی او را ولی کامل، قطب الاقطاب می‌خوانند و بعضی دیگر تا حد کفر تنزلش می‌دهند. گاهی ممیت‌الدین و گاهی ماحی‌الدینش می‌خوانند.

صدر المتالهین فیلسوف بزرگ و نابغه عظیم اسلامی، نهایت احترام برای او قائل است، محبی‌الدین در دیده او از ابو علی سینا و فارابی بسی عظیمتر است. محبی‌الدین بیش از دویست کتاب تألیف کرده است. بسیاری از کتابهای او و شاید همه کتابهایی که نسخه آنها موجود است (در حدود سی کتاب) چاپ شده است. مهمترین کتابهای او یکی فتوحات مکیه است که کتابی است بسیار بزرگ و در حقیقت يك دائرة المعارف عرفانی است. دیگر کتاب فصوص الحکم است که گر چه كوچك است ولی دقیقترین و عمیقترین متن عرفانی است، شروح زیاد بر آن نوشته شده است. در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشد که قادر به فهم این متن عمیق باشد. محبی‌الدین در سال 638 در دمشق درگذشت و همان جا دفن شد. قبرش در شام هم اکنون معروف است.

صدرالدین محمد قونوی

صدرالدین محمد قونوی، اهل قونیه و شاگرد و مرید و پسر زن محبی‌الدین عربی. با خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی رومی معاصر است. بین او و خواجه نصیر مکاتبات رد و بدل شده و مورد احترام خواجه بوده است. میان او و مولوی در قونیه کمال صفا و صمیمیت وجود داشته است. قونوی امامت جماعت می‌کرده و مولوی به نماز او حاضر می‌شده است و ظاهراً-همچنانکه نقل شده- مولوی شاگرد او بوده و عرفان محیی‌الدینی را که در گفته‌های مولوی منعکس است از او آموخته است. گویند روزی وارد محفل قونوی شد. قونوی از مسند حرکت کرد و آن را به مولوی داد که بر آن بنشیند. مولوی ننشست و گفت: جواب خدا را چه بدهم که بر جای تو تکیه زنم؟ قونوی مسند را به دور انداخت و گفت: مسندی که تو را نشاید، ما را نیز نشاید. قونوی بهترین شارح افکار و اندیشه‌های محیی‌الدین است. شاید اگر او نبود محیی‌الدین قابل درك نبود. کتابهای قونوی از کتب درسی حوزه‌های فلسفه و عرفان اسلامی در شش قرن اخیر است. کتابهای معروف قونوی عبارت است از: مفتاح الغیب، نصوص، فکوک. قونوی در سال 672 (سال فوت مولوی و خواجه نصیرالدین طوسی) و یا سال 673 درگذشته است.



مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی

صاحب کتاب جهانی مثنوی. از بزرگترین عرفای اسلام و از نوابغ جهان است. نسبش به ابو بکر می‌رسد. مثنوی او دریایی است از حکمت و معرفت و نکات دقیق معرفت‌الروحي و اجتماعی و عرفانی. در ردیف شعرای طراز اول ایران است. مولوی اصلاً اهل بلخ است. در کودکی همراه پدرش از بلخ خارج شد. پدرش او را با خود به زیارت بیت الله برد. با شیخ فریدالدین عطار در نیشابور ملاقات کرد. پس از مراجعت از مکه همراه پدر به قونیه رفت و آنجا رحل اقامت افکند. مولوی در ابتدا مردی بود عالم و مانند علمای دیگر هم‌طراز خود به تدریس اشتغال داشت و محترمانه می‌زیست، تا آنکه با شمس تبریزی عارف معروف برخورد، سخت مجذوب او گردید و ترك همه چیز کرد. دیوان غزلش به نام شمس است. در مثنوی مکرر با سوز و گداز از او یاد کرده است. مولوی در سال 672 درگذشته است.

فخرالدین عراقی

شاعر و غزلسرای معروف، شاگرد صدرالدین قونوی و مرید و دست پرورده شهاب‌الدین سهروردی سابق الذکر است. در سال 688 درگذشته است.

علاءالدوله سمنانی

علاءالدوله سمنانی. نخست‌شغل دیوانی داشت. کناره‌گرفت و در سلك عرفا در آمد و تمام ثروت خود را در راه خدا داد. کتب زیادی تألیف کرده است. در عرفان نظری عقاید خاص دارد که در کتب مهم عرفان طرح می‌شود. در سال 736 درگذشته است. خواجوی کرمانی شاعر معروف، از مریدان او بوده و در وصفش گفته است: هر کو به ره علی عمرانی شد چون خضر به سرچشمه حیوانی شد از وسوسه عادت شیطان وارست مانند علاءالدوله سمنانی شد.

عبد الرزاق کاشانی

از محققین عرفای این قرن است. فصوص محیی‌الدین و منازل السائرين خواجه عبد الله را شرح کرده است و هر دو چاپ شده و مورد مراجعه اهل تحقیق است. بنا به نقل صاحب روضات الجنات در ذیل احوال شیخ عبد الرزاق لاهیجی، شهید ثانی از عبد الرزاق کاشانی ثنای بلیغ کرده است. بین او و علاءالدوله سمنانی در مسائل نظری عرفان که وسیله محیی‌الدین طرح شده است مباحثات و مشاجراتی بوده است. وی در سال 735 درگذشته است.

خواجه حافظ شیرازی

حافظ علیرغم شهرت جهانی‌اش، تاریخ زندگی‌اش چندان روشن نیست. قدر مسلم این است که مردی عالم و عارف و حافظ و مفسر قرآن کریم بوده است. خود مکرر به این معنی اشاره کرده است: ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری عشقت رسد به فریادگر خود به سان حافظ قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطائف حکمی با نکات قرآنی با اینکه اینهمه در اشعار خود از پیر طریقت و مرشد سخن گفته است، معلوم نیست که مرشد و مربی خود او کی بوده است. اشعار حافظ در اوج عرفان است و کمتر کسی قادر است لطایف عرفانی او را درک کند. همه عرفایی که بعد او آمده‌اند اعتراف دارند که او مقامات عالیه عرفانی را عملی کرده است. برخی از بزرگان بر برخی از بیتهای حافظ شرح نوشته‌اند، مثلاً محقق جلال‌الدین دوانی فیلسوف معروف قرن نهم هجری رساله‌ای در شرح این بیت: پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
تالیف کرده است. حافظ در سال 791 درگذشته است.

شیخ محمود شبستری

شیخ محمود شبستری، آفریننده منظومه عرفانی بسیار عالی موسوم به گلشن راز. این منظومه یکی از کتب عرفانی بسیار عالی به شمار می‌آید و نام سراینده خویش را جاوید ساخته است. شرحهای زیادی بر آن نوشته شده است. شاید از همه بهتر شرح شیخ محمد لاهیجی است که چاپ شده است و در دسترس است.

مرگ شبستری در حدود سال 720 واقع شده است.

سید حیدر آملی

یکی از محققین عرفاست. کتابی دارد به نام جامع الاسرار که از کتب دقیق عرفان نظری است و اخیراً به نحو شایسته‌ای چاپ شده است. کتاب دیگر او نص‌النصوص در شرح فصوص است. وی معاصر فخر المحققین حلّی فقیه معروف است. سال وفاتش دقیقاً معلوم نیست.

عبد الکریم جیلی

صاحب کتاب معروف الانسان الكامل. بحث «انسان کامل» به شکل نظری اولین بار وسیله محیی الدین عربی طرح شد و بعد مقام مهمی در عرفان اسلامی یافت. صدرالدین قونوی شاگرد و مرید محیی الدین، در کتاب مفتاح الغیب فصل مشبعی در این زمینه بحث کرده است. تا آنجا که اطلاع داریم دو نفر از عرفا کتاب مستقل به این نام تألیف کرده‌اند: یکی عزیزالدین نسفی از عرفای نیمه دوم قرن هفتم و دیگر همین عبد الکریم جیلی، و هر دو به این نام چاپ شده است. جیلی در سال 805 در 38 سالگی در گذشته است. بر ما روشن نیست که عبد الکریم اهل جیل بغداد بوده یا اهل جیلان.

شاه نعمت الله ولی

این مرد نسب به علی علیه السلام می‌برد و از معاریف و مشاهیر عرفا و صوفیه است. سلسله نعمه الهی در عصر حاضر از معروفترین سلسله‌های تصوف است. قبرش در ماهان مزار صوفیان است. گویند 95 سال عمر کرد و در سال 820 یا 827 یا 834 درگذشت. اکثر عمرش در قرن هشتم گذشته و با حافظ شیرازی ملاقات داشته است. اشعار زیادی در عرفان از او باقی است.

صائین الدین

از محققین عرفاست. در عرفان نظری محیی الدینی ید طولاً داشته است. کتاب تمهید القواعد وی-که اکنون در دست است و چاپ شده است-دلیل تبحر او در عرفان است و مورد استفاده و استناد محققین بعد از وی است.

. محمد بن حمزه فناری رومی. از علمای کشور عثمانی است. مردی جامع بوده است و کتب زیاد تألیف کرده است. شهرت او به عرفان به واسطه کتاب مصباح الانس وی است که شرح کتاب مفتاح الغیب صدرالدین قونوی است. شرح کردن کتب محیی الدین عربی و یا صدرالدین قونوی کار هر کسی نیست، فناری این کار را کرده است و محققین عرفان که پس از وی آمده‌اند، ارزش این شرح را تایید کرده‌اند. این کتاب در تهران با چاپ سنگی با حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی (از عرفای محقق صد ساله اخیر) چاپ شده است.

متأسفانه به علت بدی چاپ، مقداری از حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم غیر مقرو است.

شمس الدین محمد لاهیجی نوربخشی

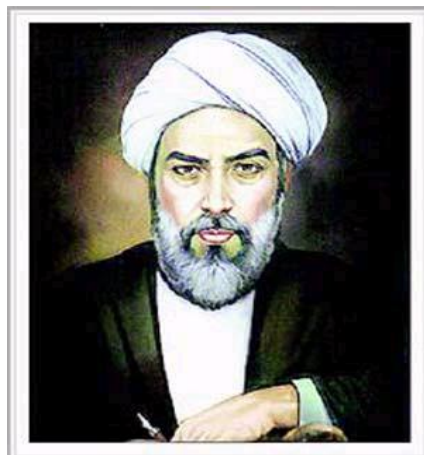
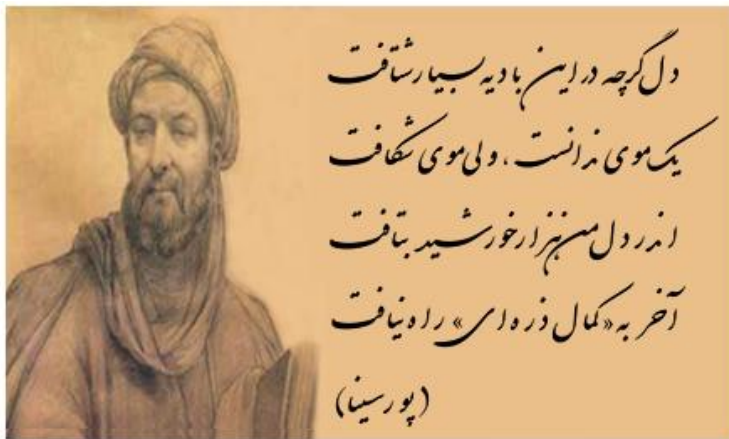
شرح گلشن‌راز محمود شبستری. معاصر میر صدرالدین دشتکی و علامه دوانی بوده و در شیراز می‌زیسته و مطابق آنچه قاضی نور الله در مجالس المؤمنین نوشته است صدرالدین دشتکی و علامه دوانی-که هر دو از حکمای برجسته عصر خود بودند-نهایت احترام و تجلیل از وی می‌کرده‌اند. وی مرید سید محمد نوربخش بوده و سید محمد نوربخش شاگرد ابن فهد حلی بوده که ذکرش در تاریخچه

فقها گذشت. لاهیجی در شرح گلشن‌راز صفحه 698 سلسله فقر خود را که از سید محمد نوربخش شروع و به معروف کرخی می‌رسد و سپس به حضرت امام تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می‌شود، ذکر می‌کند و نام این سلسله را «سلسله الذهب» می‌نهد. شهرت بیشتر لاهیجی به واسطه همان شرح گلشن‌راز است که از متون عالی عرفان به شمار می‌رود. لاهیجی به طوری که در مقدمه کتابش می‌نویسد در سال 877 آغاز به تالیف کرده است. تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست، ظاهراً قبل از سال 900 بوده است.

نورالدین عبد الرحمن جامی

نسبش به حسن شیبانی فقیه معروف قرن دوم هجری می‌برد. جامی شاعری توانا بوده است. او را آخرین شاعر بزرگ عرفانی زبان فارسی می‌دانند. در ابتدا «دشتی» تخلص می‌کرده است، و مرید احمد جامی (ژنده پیل) هم بوده است، تغییر تخلص داده و به «جامی» متخلص شده است. می‌گوید: مولدم جام و رشحه قلم جرعه جام شیخ الاسلامی است زین سبب در جریده اشعار به دو معنی تخلص جامی است، جامی در رشته‌های مختلف: نحو، صرف، فقه، اصول، منطق، فلسفه، عرفان تحصیلات عالی داشته و کتب زیاد تالیف کرده است، از آن جمله است شرح فصوص الحکم محیی‌الدین، شرح لمعات فخرالدین عراقی، شرح تائیه ابن فارض، شرح قصیده برده در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، شرح قصیده میمیه فرزددق در مدح حضرت علی بن الحسین علیه السلام، لوائح، بهارستان که به روش گلستان سعدی است، نفحات الانس در شرح احوال عرفا. جامی مرید طریقتی بهاء‌الدین نقشبند مؤسس طریقه نقشبندیه است، ولی همچنانکه محمد لاهیجی با اینکه مرید طریقتی سید محمد نوربخش بوده است شخصیت فرهنگی تاریخی‌اش بیش از اوست، جامی نیز با اینکه از اتباع بهاء‌الدین نقشبند شمرده می‌شود شخصیت فرهنگی و تاریخی‌اش به درجاتی بیش از بهاء‌الدین نقشبند است. لهذا ما که در این تاریخچه مختصر نظر به جنبه فرهنگی عرفان داریم نه جنبه طریقتی آن، محمد لاهیجی و عبد الرحمن جامی را اختصاص به ذکر دادیم. جامی در سال 898 در 81 سالگی درگذشته است.

نقش شخصیت‌های فلسفی در ادبیات و فرهنگ پارسی



ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی

فلسفه اسلامی با ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی آغاز می‌شود. الکندی عرب خالص است. معاصر است با مامون و معتصم. با حنین بن اسحاق و عبدالمسیح بن ناعمه حمصی مترجمان معروف معاصر است. در مقدمه کتاب اثولوجیا می‌نویسد: «آن را عبدالمسیح ترجمه کرد و ابو یعقوب کندی تهذیب و اصلاح کرد». در اینکه آیا او خود مترجم هم بوده است تردید کرده‌اند، ولی از ابو معشر بلخی شاگرد کندی نقل شده که کندی یکی از چهار مترجم درجه اول دوره اسلامی است. دوره کندی دوره ترجمه است ولی خود کندی فیلسوفی صاحب نظر و بلند قدر است. در حدود دویست و هفتاد کتاب و رساله به کندی نسبت داده شده است. ابن الندیم فهرست کتابهای او را در رشته‌های مختلف: منطق، فلسفه، نجوم، حساب، هندسه، طب، اصول عقاید دینی فهرست کرده است. برخی از نسخه‌های کتب کندی اخیراً به دست آمده و چاپ شده. معلوم می‌شود ارزش این فیلسوف بسیار بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد. کندی قطعاً یکی از نوابغ جهان و از ستارگان قدر اول دوره اسلامی است.

برخی از اروپاییان او را یکی از دوازده چهره عقلی تاریخ بشر که تاثیر فراوان داشته‌اند شمرده‌اند. کندی مردی خود ساخته بوده است. تاریخ نشان نمی‌دهد که در طبقه مقدم بر او و یا در طبقه خود او فیلسوفی صاحب نظر اعم از مسلمان یا غیر مسلمان وجود داشته است. درباره کندی همین قدر نوشته‌اند که در بصره و بغداد به تحصیل پرداخت و می‌دانیم که در آن وقت نه در بصره و نه در بغداد فیلسوفی وجود نداشته است. این است که کندی سر سلسله حلقات فلاسفه اسلامی است بدون آنکه خود به حلقه‌ای و طبقه‌ای دیگر وابسته باشد. آقای تقی زاده در تاریخ علوم در اسلام و پروفیسور کرین در تاریخ فلسفه اسلامی نوشته‌اند که کندی در رساله‌ای مدت امپراطوری عرب (خلافت) را پیش بینی کرده است که مطابق (و لاقلاً نزدیک به واقع) در آمده است. ما در اینجا عبارت پروفیسور کرین را می‌آوریم: «این فیلسوف، در رساله‌ای مدت امپراطوری عرب را از طریق محاسباتی که هم

از علوم یونانی من جمله اختر شماری اقتباس کرده و هم از تفسیر متون قرآنی استفاده نموده مساوی 693 سال پیش بینی کرد. «

این که برخی نوشته‌اند: «تمایل و آشنایی مسلمین با فلسفه یونانی با ترجمه آثار حکمای یونان و اسکندریه و تفاسیر و شروح آنها و همچنین با تعلیمات گروهی مانند قویری، یوحنا بن حیلان و ابو یحیی المروزی (مرورودی سریانی) و ابو بشر متی بن یونس و ابو زکریا یحیی بن عدی آغاز شد» صحیح نیست. تمایل و آشنایی مسلمین و بلکه پیدایش فیلسوف صاحب نظر در میان آنها قبل از دوره افراد نامبرده به وقوع پیوست. فلسفه اسلامی با ابو یوسف یعقوب کندی آغاز می‌شود و به وسیله شاگردان او ادامه می‌یابد. شخصیت‌های نامبرده، برخی (ابراهیم قویری، ابراهیم مروزی، یوحنا بن حیلان، ابن کرنیب) با شاگردان کندی هم دوره و هم طبقه‌اند و برخی (ابو بشر بن متی و یحیی بن عدی) چنانکه بعدا خواهیم گفت در طبقه سوم و چهارم محسوب می‌شوند. بعدا درباره این مطلب توضیح بیشتری خواهیم داد و مقدار تاثیر افراد نامبرده را بیان خواهیم نمود. کندی همچنانکه فیلسوفی عالیقدر بوده، مسلمانی متصلب و پاك اعتقاد و مدافع بوده است. کتب زیادی در حمایت دین اسلام نوشته است. بعضی به اتکای برخی قرائن او را شیعه دانسته‌اند. کندی از افرادی است که در هر مساله‌ای که میان اصول اسلامی و اصول فلسفه تعارض یافته است جانب اسلام را گرفته است، چنانکه از عقیده خاص او درباره حدوث زمانی عالم و حشر اجساد پیداست.

کندی از افرادی است که همیشه کوشا بوده است که معارف اسلامی و اصول فلسفی را با یکدیگر توفیق دهد. این همان کاری است که با کندی شروع شد و ادامه یافت. عجیب این است که برخی او را به علت این که نامش یعقوب و نام پدرش اسحاق و کنیه‌اش ابو یوسف است یهودی پنداشته‌اند و عجیب‌تر این که در بعضی روایات که قطعا مجعول است، از او به عنوان کسی یاد کرده‌اند که در نظر داشته ردی بر قرآن مجید بنویسد. امروز در اثر تحقیقاتی که به عمل آمده روشن شده که او لا ارزش علمی و فلسفی کندی بیش از آن است که قبلا تصور می‌شد، ثانيا مسلمانی پاك اعتقاد و مدافع و احتمالا شیعه بوده است، ثالثا به واسطه موقعیت علمی و اجتماعی محسود بوده است و نسبت‌های ناروا به او مولود آن حسادتهاست. همان طور که قبلا اشاره شد، کندی شخصیت منحصر به فرد طبقه خودش است. شخصیتی دیگر اعم از مسلمان و غیر مسلمان که فیلسوفی صاحب نظر باشد، در طبقه و دوره او وجود ندارد. کندی در حدود سال 258 در گذشته است.

ابو العباس، احمد بن الطیب سرخسی

بزرگترین شاگرد کندی بوده است. در سال 218 متولد و در سال 286 به دست قاسم بن عبید الله وزیر معتضد به قتل رسیده است. ابن ابی اصیبعه پنجاه و چهار کتاب و رساله از او نام می‌برد که ظاهرا هیچ کدام در دست نیست، از جمله کتاب المسالك و الممالك در جغرافیا و شاید اولین جغرافی

نویس جهان اسلام او باشد، دیگر کتابی در فرق بین نحو و منطق، دیگر کتابی در اینکه اصول و ارکان فلسفه بعضی مبتنی بر بعض دیگر است، و دیگر کتابی در قوانین عام فن دیالکتیک (جدل) . هانری کربن می‌نویسد: «او الفبای صدا داری اختراع کرد که وسیله حمزه اصفهانی تکمیل شد». و هم او می‌نویسد: «در مورد تسمیه‌هایی که در زبان عربی برای تعیین رواقیون به کار می‌رود، اطلاعات گرانمایی به دست داد که بدون آنها خاطره رواقیون در روایات اسلامی اندکی در پرده ابهام قرار داشت».

این مرد نیز از تکفیر بی نصیب نمانده است. سرخسی طبق نقل ریحانة الادب از اعیان الشیعة از لسان المیزان شیعه بوده است. 2. ابو زید احمد بن سهل بلخی. هم ادیب بوده و هم فیلسوف. ابن الندیم شرح حال او را در ردیف ادبا و نویسندگان آورده است و کتب فلسفی او را نیز همان جا بیان کرده است ولی در ضمن احوال محمد بن زکریای رازی (در ردیف اطبا) که فلسفه را نزد بلخی خوانده است، مختصری درباره ابن بلخی توضیح می‌دهد و می‌گوید: من کتابهای زیادی به خط ابن بلخی در علوم بسیاری دیده‌ام که همه مسوده و ناتمام بود. بلخی علاوه بر مقام فلسفی، در ادب از طراز اول ادبای اسلامی به شمار رفته است. او را با جاحظ همدیف می‌شمارند و برخی او را بر جاحظ ترجیح می‌دهند. ابن الندیم علاوه بر سایر کتب، کتابهایی از او به نامهای شرائع الادیان و نظم القرآن و قوارع القرآن و غریب القرآن و فضائل مکه را نام برده است. وی در سال 322 در گذشته است. در فهرست ابن الندیم و تاریخ الحکماء ابن قفطی ذکری از اینکه بلخی شاگرد کندی بوده به میان نیامده است، ولی متاخران بالاجماع او را شاگرد کندی دانسته‌اند. ظاهرا مدرک همه آنها معجم الادیاء یا قوت حموی است (7) اما اگر واقعا سال وفات بلخی 322 باشد، شاگردی او نزد کندی بسیار بعید است، زیرا کندی در حدود سال 258 در گذشته است و شصت و چهار سال میان این دو تاریخ فاصله است. مگر این که فرض کنیم بلخی لااقل حدود صد سال عمر کرده است، ولی معجم الادیاء تصریح می‌کند که وی 87 یا 88 سال عمر کرد. پس اگر او در سال 322 در گذشته باشد، در وقت فوت کندی 13 یا 14 سال داشته است. شاید بلخی شاگرد مع الواسطه کندی بوده است. می‌گویند ابو الحسن عامری، فیلسوف معروف-که بعد درباره اش سخن خواهیم گفت-شاگرد بلخی بوده است، ولی چنانکه بعدا خواهیم گفت بعید به نظر می‌رسد.

ابو معشر، جعفر بن محمد بلخی

در ابتدا از اصحاب حدیث و دشمن کندی و مسلک او بود. کندی با حیل و تدبیر او را به نجوم و ریاضی علاقه‌مند ساخت و از آزارش راحت شد و بنابر نقل الفهرست در حلقه شاگردان الکندی در آمد. ابو معشر بیش از صد سال عمر کرده و در سال 272 در گذشته است. او پیش از آنکه فیلسوف باشد، مورخ و منجم است. ابن الندیم چند نفر به نام حسنویه و نفطویه و سلمویه و یک نفر دیگر به

همین وزن یاد می‌کند که شاگرد کندی بوده‌اند. ما بیش از آنچه ابن‌الندیم ذکر کرده از آنها اطلاعی نداریم. این قدر می‌دانیم که يك نفر طبیب به نام سلمویة بن بنان معاصر کندی است که طبیب مخصوص معتصم بوده و ابن‌الندیم و ابن ابی‌اصیبعه به تفصیل درباره‌اش بحث کرده‌اند و او نصرانی و سریانی بوده است؛ اما اینکه این سلمویه همان است که ابن‌الندیم او را از شاگردان کندی شمرده است، نمی‌دانیم. از جمله شاگردان کندی مردی بوده به نام «دبیس محمد بن یزید» و ابن‌الندیم بالاجمال از او یاد کرده است و شخص دیگری به نام «زرنب» که ابن ابی‌اصیبعه ضمن شمارش رساله‌های کندی می‌گوید: «رسالة الی زرنب تلمیذه فی اسرار النجوم».

. ابو اسحاق، ابراهیم قویری. ابن‌الندیم در الفهرست بعد از ذکر ابو العباس سرخسی، از ابراهیم قویری یاد می‌کند و می‌گوید: «ممن اخذ عنه المنطق و كان مفسرا» یعنی از کسانی است که منطق از او آموخته شده است و خود مفسر و شارح کلمات پیشینیان بوده است. البته احتمال این هست که فعل «اخذ» به صورت معلوم خوانده شود نه مجهول. معنی عبارت این خواهد بود که قویری نیز مانند ابو العباس سرخسی شاگرد کندی بوده و منطق را از او آموخته است. ولی تاکنون ندیده‌ایم کسی این احتمال را در عبارت ابن‌الندیم داده باشد.

ابن ابی‌اصیبعه در عیون الانباء ضمن شرح حال فارابی، جریانی از زبان فارابی راجع به کیفیت ظهور فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه نقل می‌کند و نام قویری در آن جریان آمده است. فارابی بعد از بحثی درباره ظهور و نشر فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه، می‌گوید: «مقارن ظهور اسلام، تعلیم از اسکندریه مصر به انطاکیه منتقل شد و مدتی گذشت و کار کسادی حکمت به آنجا کشید که در انطاکیه جز يك معلم وجود نداشت. دو نفر یکی اهل مرو و دیگری اهل حران از او حکمت آموختند و از انطاکیه بیرون رفتند در حالی که يك عده کتاب با خود بردند. بعد از آن ابراهیم مروزی و یوحنا بن حیلان نزد شخص مروی، و اسرائیل اسقف و ابراهیم قویری نزد شخص حرانی به تعلم پرداختند. اسرائیل و قویری هر دو به سوی بغداد رهسپار شدند. اسرائیل به امور دینی پرداخت و قویری به کار تعلیم مشغول شد. یوحنا بن حیلان نیز به کارهای دینی پرداخت و ابراهیم مروزی به بغداد آمد و ابو بشر متی نزد او تحصیل کرد. « از سخن فارابی پیداست که تعلیم و تعلم در حوزه انطاکیه) منحصر بوده به منطق، آنهم تا اواخر اشکال وجودیه.

فارابی طبق گفته خودش منطق را نزد یوحنا بن حیلان آموخته است و می‌گوید همین که کار تعلیم به دست مسلمین افتاد تحریم بقیه منطق-که قبلا کلیسا تحریم کرده بود- لغو شد. مسعودی در کتاب معروف التنبیه و الاشراف می‌گوید: ما در کتاب فنون المعارف و ماجری فی الدهور السوالف گفته‌ایم به چه سبب مقارن زمان عمر بن عبد‌العزیز، تعلیم از اسکندریه به انطاکیه منتقل شد و مقارن ایام متوکل از انطاکیه به حران منتقل گشت و در زمان معتضد (279-289) امور تعلیم به دست ابراهیم

قویری و یوحنا بن حیلان (متوفی در ایام مقتدر در بغداد) و ابراهیم مروزی افتاد و بعد از آنها منتهی شد به ابو احمد بن کرنیب و ابو بشر متی و بعد از آنها به ابو نصر فارابی رسید. قویری بنا به گفته ابن الندیم استاد ابو بشر متی بوده است.

ابو یحیی، ابراهیم مروزی

ابو یحیی، ابراهیم مروزی سابق الذکر. او نیز استاد ابو بشر متی بوده است. ابن الندیم می‌گوید مردی فاضل و لکن سریانی بود و هر چه در منطق کتاب نوشته به لغت‌سریانی است.

یوحنا بن حیلان

همان است که نامش قبلا در ذیل نام ابراهیم قویری برده شد و گفتیم که استاد منطق فارابی بوده است. معلوم نیست که فارابی منطق را در کجا نزد یوحنا تحصیل کرده است. بعضی نوشته‌اند که فارابی برای تحصیل. ابن قفطی تصریح می‌کند که در بغداد بوده است. از ظاهر سخن فارابی-که قبلا از عیون الانباء نقل کردیم-بر می‌آید که یوحنا به بغداد نیامده است.

. ابو العباس محمد بن محمد ایرانشهری نیشابوری. از این شخص اطلاع صحیحی در دست نیست. ابوریحان بیرونی در الاثار الباقیه و ناصر خسرو در زاد المسافرین از او یاد کرده‌اند. گویند برخی عقاید فلسفی محمد بن زکریای رازی درباره قدم مکان و هیولا متخذ از اوست، و هم می‌گویند مدعی نبوت و پیامبری عجم بوده است. ایرانشهری معلوم نیست از گروه پیروان و شاگردان کندی است یا از گروه قویری و ابن حیلان و مروزی و یا خود مستقل از همه اینهاست و به گروه سومی وابسته است. از آنچه تاکنون گفته شد معلوم شد تا حدود اوایل قرن چهارم دو نحله فلسفی وجود داشته است: نحله‌ای که از کندی آغاز شده است که شامل تعلیم منطق و فلسفه و طب و نجوم و موسیقی و غیره بوده است و نحله حرانیها که ظاهرا در ابتدا از منطق تجاوز نمی‌کرده است.

ابو بکر محمد بن زکریای رازی

ابو بکر محمد بن زکریای رازی که به «جالینوس العرب» اشتهاار یافته است. بیشتر شهرت و هم تخصص وی در طب است. در این فن از طراز اول تاریخ شمرده می‌شود. برخی او را در طب عملی و تجربی بر بوعلی ترجیح داده‌اند. در سال 251 متولد شده و در سال 313 درگذشته است. قبلا گفتیم که ابن الندیم او را شاگرد بلخی شمرده است و احتمالا این بلخی همان ابو زید بلخی شاگرد کندی است. علیهذا رازی شاگرد کندی است. قرائن دیگری به دست آمده که تایید می‌کند استاد رازی همان ابو زید بلخی است. ابو زید در سال 243 یا 244 متولد شد و از شاگرد خود (رازی) که در 251 متولد شده است هفت یا هشت سال بزرگتر بوده است و البته این بعید نیست، خصوصا با توجه

به اینکه رازی در بزرگسالی به تحصیل اشتغال پیدا کرده است. ابو زید نو سال هم بعد از شاگرد خود زنده بوده است.

استاد دیگر رازی ابو العباس ایرانشهری است که قبلا نام بردیم و اطلاع درستی از او در دست نیست. رازی عقاید فلسفی خاص دارد، به فلسفه ارسطویی زمان خویش تسلیم نبوده است. در باب ترکیب جسم قائل به «اجزاء ذره‌ای» بوده است. عقیده خاصی در باب «قدمای خمسه» داشته است که معروف است و کم و بیش در کتب فلسفه مطرح است. عقاید فلسفی رازی را در باب «قدمای خمسه» فارابی، ابو الحسین شهید بلخی، علی بن رضوان مصری، ابن الهیثم بصری رد کرده‌اند. در فهرست کتب رازی، کتاب فی النبوات آمده که دیگران به طعن و استهزا نام او را «نقض الادیان» نهاده‌اند و کتاب دیگری به نام فی حیل المتنبئین که دیگران به طعن نام او را «مخاریق الانبیاء» گذاشته‌اند. این کتابها در دست نیست، ولی متکلمین اسماعیلی از قبیل ابو حاتم رازی و ناصر خسرو (و شاید منقول از ابو حاتم) در کتب خود به نقل قول از رازی مطالبی آورده مبنی بر اینکه او منکر نبوات بوده است.

هر چند ابو حاتم نام رازی را نبرده است و از او با کلمه «ملحد» یاد کرده است ولی مسلم است که منظور او محمد بن زکریای رازی است. نظر به اینکه آن کتب در دست نیست، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد ولی از مجموع قرائن می‌توان به دست آورد که رازی منکر نبوات نبوده و با «متنبئین» (مدعیان دروغین نبوت) در ستیزه بوده است. مباحثات رازی با ابو حاتم اسماعیلی در منزل یکی از بزرگان ری در حضور اکابر و بزرگان شهر و «علی رؤوس الاشهاد» محال است که در زمینه ابطال نبوات باشد و رازی صریحا و علنا همه نبوات را تکذیب کند و همه مذاهب را باطل بداند و در نهایت احترام هم زیست نماید. این که برخی ادعا می‌کنند که ابو ریحان بیرونی کتابی به نام «نقض الادیان» و کتابی به نام «مخاریق الانبیاء» به رازی نسبت داده است به هیچ وجه صحیح نیست.

ابو ریحان یکی از آن کتابها را «فی النبوات» و دیگری را «فی حیل المتنبئین» می‌خواند و به دنبال نام هر کدام کلمه «یدعی» را اضافه می‌کند و می‌رساند که این نام را دیگران داده‌اند. ابن ابی اصیبعه ضمن اینکه نسبت چنین کتابی را به رازی انکار می‌کند، احتمال می‌دهد که برخاین کتاب را ساخته و از روی دشمنی به رازی نسبت داده باشند و تصریح می‌کند که نام «مخاریق الانبیاء» را دشمنان رازی نظیر علی بن رضوان مصری به این کتاب داده‌اند نه خود رازی. از سخن ابن ابی اصیبعه پیداست که کتاب نبوات و کتاب حیل المتنبئین غیر این کتابی است که این نام به او داده شده است، و آن دو کتاب وضع روشنی دارد. بعلاوه، رازی سخت پابند به توحید و معاد و اصالت و بقاء روح است. کتابی دارد فی ان للانسان خالقا متقنا حکیما و کتابی دارد در رد سیسن ثنوی رد بر مانویت) و رساله‌ای الی علی بن شهید البلخی فی تثبیت المعاد و نظرش در آن کتاب-همچنانکه ابن ابی اصیبعه می‌گوید-نقد

نظریه منکران معاد است، و کتابی فی ان النفس لیس بجسم چگونه ممکن است کسی همه اصول مبدا و معاد و روح و نفس را پذیرفته باشد و منکر نبوات و شرایع باشد؟! بعلاوه او کتابی دارد فی آثار الامام الفاضل المعصوم که به احتمال قوی بر طبق مذاق شیعه در امامت نوشته است، و کتابی دارد به نام النقض علی الکیال فی الامامة و کتابی به نام کتاب الامام و الماموم المحقین و همه می‌رساند که اندیشه امامت فکر او را مشغول می‌داشته است.

بدیهی است کسی که منکر شرایع و نبوات باشد، درباره امامت حساسیتی ندارد. بعید نیست همچنانکه بعضی گفته‌اند رازی تا حدودی طرز تفکر شیعی امامی داشته است و همه مفکرانی که این گونه طرز تفکر داشته‌اند. گذشته از همه اینها استدلالی که از رازی در انکار نبوت نقل شده، آنقدر سست و ضعیف است که از مفکری مانند رازی بسیار بعید است، از قبیل این که اگر می‌بایست مردم هدایت‌شوند چرا همه مردم پیامبر نیستند؟! آنچه می‌توان گفت این است که رازی اشتباهات و انحرافات داشته است، ولی نه در حد انکار نبوات و شرایع، دشمنان او که سخنان او را نقل کرده‌اند به او چنین چهره‌ای داده‌اند و اصل سخن رازی هم که در دست نیست. ما در عصر خود کتابهایی دیده‌ایم که خالی از اشتباهات و انحرافات نیستند، ولی مخالفان آن کتابها چنان چهره‌ای به آن کتابها داده‌اند که اگر کسی اصل آن کتابها را ندیده باشد باور نمی‌کند که این رسالات و مقالات در رد چنان کتابی باشد. رازی دو دسته مخالف داشته است: مخالفانی که بر آراء فلسفی او رد نوشته‌اند مانند فارابی و شهید بلخی و ابن هیثم و بعضی دیگر، و مخالفانی که بر آراء مذهبی او رد نوشته‌اند. تنها این گروه که همان اسماعیلیان‌اند و تاریخ، خود آنها را «ملاحده» می‌خواند، چهره «الحاده» به رازی در تاریخ داده‌اند و دیگران را هم تا حدی تحت تاثیر قرار داده‌اند. اخیرا ملاحده عصر ما به نحوی دیگر در تایید ملاحده اسماعیلی چهره الحادی به رازی می‌دهند، ولی نه به منظور بلا توجیه ساختن رازی بلکه به منظور توجیه کردن خودشان. مطلبی دیگر که باید ناگفته نماند این است که رازی علیرغم نبوغ و تخصص در طب، در اندیشه‌های فلسفی توانا نبوده است. می‌توان به ابن سینا حق داد که در پاسخ به پرسشهای ابو ریحان بیرونی، رازی را «المتکلف الفضولی المتکلم بما لا یعنیه» می‌خواند.

. ابو الحسین شهید بن الحسین البلخی. هم حکیم بود و هم شاعر. به عربی و فارسی شعر می‌سروده و از قدیمیترین شاعران زبان فارسی به شمار می‌آید. ابن الندیم گویی شهید بلخی را درست نمی‌شناخته است، زیرا او را تحت عنوان «رجل یعرف بشهید بن الحسین و یکنی ابا الحسن» یاد می‌کند. بعد جمله‌ای دارد که ظاهر این است که می‌خواهد بگوید وی شاگرد ابو زید بلخی بوده است، اگر چه تا کنون ندیده‌ایم کسی این احتمال را در گفته ابن الندیم داده باشد. ابن الندیم می‌گوید این مرد (شهید) کتابها تصنیف کرده و بین او و رازی مناظراتی بوده است. شهید، هم نظریه رازی را در

مساله «ذت» - که در کتب فلسفه مثل اسفار و غیره مطرح است - رد کرده است و هم نظریه معروف او را در باب «قدمای خمسه». شهید در سال 325 در گذشته است.

ابو احمد حسین

ابو احمد حسین بن ابو الحسین اسحاق بن ابراهیم بن زید بن کاتب معروف به ابن کرنیب از فضلی متکلمین اسلامی و از حکمای طبیعی (در مقابل حکمای ریاضی) بوده است، بر عکس برادرش ابو الحسین بن کرنیب و برادر زاده اش ابو العلاء بن ابی الحسین که اهل ریاضیات بوده اند و ابن الندیم نام آنها را در ردیف ریاضی دانان آورده است، ابو احمد بن کرنیب هم متکلم بوده و هم فیلسوف و هم طبیب. مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده در هر دو قسمت (کلام و فلسفه) تدریس می کرده و شاگردان و تلامذهای داشته و شخصیت ممتازی به شمار می رفته است.

ابن الندیم می گوید: «در نهایت فضل و معرفت و ورود در علوم طبیعی قدیم بود». عین عبارت ابن الندیم در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه تکرار شده است، ولی مسعودی - چنانکه دیدیم - او را هم طبقه ابو بشر متی و در طبقه بعد از قویری و مروزی شمرده است. بعید نیست که نزد آنها تحصیل کرده باشد، هر چند گفته می شود ابو بشر متی نزد ابن کرنیب تحصیل کرده است. تاریخ ولادت و وفات ابن کرنیب و همچنین اساتید او و شاگردان او دقیقاً معلوم نیست، لهذا محتمل است که از طبقه دوم به شمار آید. کتابی که از او یاد می شود کتابی است در رد ثابت بن قره در مساله فلسفی معروف که هم اکنون نیز در کتب فلسفه طرح می شود و آن «لزوم یا عدم لزوم تخلل سکون میان دو حرکت متضاد» است. در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن! 472 ابی اصیبعه و به تبع آنها در نامه دانشوران «حرکتین متساویتین» ضبط کرده اند که البته غلط است، صحیح همان است که در الفهرست آمده است: «حرکتین متضادتین».

ابو بشر متی

ابو بشر متی بن یونس (یونان) نصرانی منطقی بغدادی. ابن الندیم در الفهرست می گوید یونانی است و اهل دیرقنی. دیرقنی مطابق آنچه در نامه دانشوران می نویسد همان دیر مرماری است که «اسکول مرماری» (مدرسه مرماری) هم خوانده می شود و در نزدیک بغداد است. ابن الندیم می گوید: ریاست منطقیین در عصر خودش به او منتهی شد، و هم او می گوید که ابو بشر نزد ابراهیم قویری و ابی احمد بن کرنیب و دو نفر دیگر به نام دو فیل (روفیل - روبیل) و بنیامین تحصیل کرده است. قبلاً نقل کردیم که وی نزد یحیی مروزی نیز تحصیل کرده است. ابن ابی اصیبعه در ضمن شرح حال فارابی می گوید: «ابو بشر متی، ایساغوجی را نزد یک نصرانی (ظاهراً همان بنیامین که الفهرست نام برده است) و قاطیغوریاس (مقولات) را نزد روبیل و قیاس را نزد ابو یحیی مروزی آموخت». ابو بشر، هم مترجم بود و هم فیلسوف ولی در حقیقت منطقی بوده نه فیلسوف به اصطلاح عصر ما. کتب

منطقی او و شروح او بر کتب منطقی ارسطو مدار تدریس و تعلیم و تعلم محصلین بوده است. ابو بشر متی مطابق آنچه ابن القفطی نوشته است در سالهای میان 320 و 330 زنده بوده است. ابن ابی اصیبعه می‌نویسد که در سال 328 درگذشته است. این که در نامه دانشوران می‌نویسد وفات ابو بشر در سال 308 بوده است علی الظاهر غلط نسخه است.

ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان فارابی

بی نیاز از معرفی است. به حق او را «معلم ثانی» و «فیلسوف المسلمین من غیر مدافع» لقب داده‌اند. اهل افغانستان است. هم زبان ترکی می‌دانسته و هم زبان پارسی، ولی تا آخر در جامه و زی ترکان می‌زیسته است. مردی بوده فوق العاده قانع و آزادمنش، غالباً کنار نهرها و جویبارها و یا گلزارها و باغستانها سکنی می‌گزید و شاگردان همان جا از محضرش استفاده می‌کردند. نواقص کار کندی را در منطق تکمیل کرد. گویند فن تحلیل و انحاء تعلیمیه منطق را که تا آن وقت در اختیار کسی نبود و یا ترجمه نشده بود، فارابی به ابتکار خود افزود، و همچنین صناعات خمس و موارد استفاده از هر صنعت را او مشخص ساخت. فارابی از افرادی است که عظمتش از او شخصیتی افسانه‌ای ساخته است تا آنجا که ادعا کرده‌اند او هفتاد زبان می‌دانسته. او از افراد خود ساخته است. استاد قابل توجهی ندیده است.

استاد او یوحنا بن حیلان بوده. منطق را نزد او آموخته است. متاخرین عموماً می‌نویسند که او ابتدا در بغداد نزد ابو بشر متی تحصیل کرد و سپس به حران رفت و نزد یوحنا بن حیلان به تحصیل منطق پرداخت. ظاهراً مدرک این نسبت، سخن ابن خلکان است، اوست که چنین تصریحی کرده بدون این که مدرکی نشان دهد. ولی از گفته ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه معلوم می‌شود که فارابی معاصر ابو بشر بوده و شخصیتی مافوق او در زمان خود او داشته است. ابن القفطی می‌گوید: «و کان ابو نصر معاصراً لابی بشر متی بن یونس الا انه کان دونه فی السن و فوکه فی العلم» یعنی فارابی با ابو بشر هم عصر بود، از او به سال پایینتر و به علم بالاتر بود.

قریب به همین است سخن ابن ابی اصیبعه. بعلاوه بسیار بعید است که فارابی پس از درک حوزه ابو بشر متی و استفاده از او در بغداد، به حران نزد یوحنا بن حیلان برای تحصیل منطق برود. خود فارابی فقط از یوحنا بن حیلان به عنوان معلم یاد کرده است. ابن القفطی مدعی است که فارابی در بغداد نزد یوحنا تحصیل کرده است. فارابی در سال 257 (شش سال بعد از تولد رازی و یک سال قبل از درگذشت کندی) متولد شد و در سال 339 درگذشت. هشتاد و دو سال عمر کرد. فارابی فیلسوفی است مشائی و در عین حال خالی از مشرب اشراقی نیست، چنانکه کتاب فصوص الحکم او حکایت می‌کند. او در عین حال یک نفر ریاضی‌دان و موسیقی‌دان درجه اول است. آراء سیاسی و نظریات

خاص درباره مدینه فاضله دارد که معروف است. فارابی فلاسفه قبل از خود را تحت الشعاع قرار داد. تالی‌تلو ارسطو شمرده شد و «معلم ثانی» لقب یافت.

یحیی بن عدی منطقی نصرانی

این مرد با ابن الندیم معاصر بوده است و ابن الندیم نسبت به پرکاری او اعجاب دارد. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه بالاتفاق نوشته‌اند که وی شاگرد ابو نصر فارابی و ابو بشر متی بوده است. همه (مخصوصا ابن القفطی) کتابهای زیادی از او نقل کرده‌اند که بیشتر منطقی است، ولی احيانا مسائلی از مسائل فلسفه اولی-که در دوره قبل از فارابی خصوصا در مسیحیان کمتر دیده می‌شود- طرح کرده است. ابن الندیم و به تبع او ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه نوشته‌اند که ریاست منطقیین در زمان او به او منتهی شده بود. وی در سال 363 و یا 364 در گذشته است و گفته‌اند 81 سال عمر کرده است.

غیر از یحیی بن عدی

در طبقه چهارم جمعیت اخوان الصفا و خلان الوفا را باید نام برد. گروهی هستند گمنام و خود خواسته‌اند گمنام باشند، اما نشان داده‌اند که گروهی هستند هم فیلسوف و هم متدین و متعهد. به منظور اصلاح جامعه بر اساس ایده‌ای که داشته‌اند (به کار بردن فلسفه و دین تواما) دست به کار شده، انجمنی تشکیل داده (حزب مانند) ، اعضا می‌پذیرفته و شروط و آدابی داشته‌اند و مجموع 52 رساله که در حقیقت بیان کننده جهان بینی و ایدئولوژی آنهاست-و از يك نظر يك دائرة المعارف برای عصر آنها محسوب می‌شود و اثری است جاودانی و از شاهکارهای جهان اسلام-آفریده‌اند. اخوان الصفا هم از اسلاف خود (مخصوصا فارابی) متأثر بوده‌اند و هم در اخلاف خود اثر گذاشته‌اند.

هر دو قسمت نیازمند به بحث طولانی است و از حدود بحث ما خارج است. آنچه از نام آنها بر ما آشکار است همانهاست که ابو حیان توحیدی-که تقریبا معاصر آنها بوده-فاش کرده است: ابو سلیمان محمد بن معشر بستی، ابو الحسن علی بن هارون زنجانی، ابو احمد مهرجانی عوفی، زید بن رفاعه. بعضی دیگر نام افراد دیگری از قبیل ابن مسکویه رازی متوفی در 421، عیسی بن زرعة متوفی در 398 (مترجم و فیلسوف) و ابو الوفاء بوزجانی (---جوزجانیباغ ریاضی‌دان معروف متوفی در 387) و بعضی دیگر را می‌برند ولی بعضی از اینها به اوایل قرن پنجم تعلق دارند، در صورتی که در نیمه دوم قرن چهارم کار اخوان الصفا تا حدودی شناخته بوده است.

ابو حیان توحیدی در سال 373 مرام و عقیده و مسلك و روش اخوان را برای وزیر صمصام الدولة بن عضد الدولة بازگو کرده است و گفته من این رسائل را به استادم ابو سلیمان منطقی سجستانی عرضه کردم و او درباره آنها اظهار نظر کرد. علیهذا می‌بایست این رسائل در حدود نیمه قرن چهارم تالیف شده باشد و به همین جهت با اینکه تاریخچه اخوان در دست نیست باید آنها را از طبقه چهارم

یعنی هم طبقه با شاگردان فارابی به شمار آوریم. اخوان الصفا که میان عقل و دین، فلسفه و شریعت، جمع کرده‌اند و آندو را مکمل یکدیگر می‌دانند، در روش فلسفی خود تمایل فیثاغورسی دارند، بر اعداد زیاد تکیه می‌کنند و در جنبه اسلامی، تمایل شدید شیعی و علوی دارند.

ابو سلیمان محمد بن طاهر بن بهرام

ابو سلیمان، محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی، معروف به ابو سلیمان منطقی. شاگرد یحیی بن عدی منطقی بوده است و بنابر نقل ابن القفطی در تاریخ الحکماء نزد ابو بشر متی نیز تحصیل کرده است. علی الظاهر آغاز تحصیلش در نزد ابو بشر بوده و بعد در نزد یحیی بن عدی ادامه داده است. ابو سلیمان شاگردی دارد به نام ابو حیان توحیدی که از فضلا و ادبا و نویسندگان بنام جهان اسلام است و کتابهای نفیسی دارد به نامهای: المقابسات، الامتاع و الموائسة، الصدیق و الصداقة. ابو حیان در کتابهای خود فراوان از استادش یاد کرده و افاضات او را بازگو کرده است. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه همه از ابو سلیمان یاد کرده‌اند ولی به طور مختصر، و البته ابن القفطی مفصلتر بحث کرده است. جامعترین بحث درباره ابو سلیمان همان است که مرحوم محمد قزوینی در جلد دوم بیست مقاله (صفحات 128-166) انجام داده است. خانه ابو سلیمان میعادگاه حکما و فضلالی عصر بوده و خود رئیس قوم به شمار می‌آمده است. در محفل ابو سلیمان-که در حقیقت یک انجمن فلسفی بوده است- همواره مسائل علمی و فلسفی مطرح می‌شده و حکما از یکدیگر استفاده می‌کرده‌اند و به تعبیر ابو حیان «مقابسه» می‌نموده‌اند. ابو حیان آنها را در 106 مجلس جمع کرده و نام آنها را «مقابسات» گذاشته است. تاریخ ولادت و وفات ابو سلیمان دقیقا معلوم نیست.

قدر مسلم این است که در نیمه دوم قرن چهارم شخصیت ممتازی داشته است. مرحوم قزوینی حدس می‌زند که ولادت ابو سلیمان در حدود سال 307 و وفاتش در حدود سال 380 باشد و احتمالا تا حدود 390 زنده بوده است. حکما و فضلالی که در محفل ابو سلیمان شرکت می‌کرده‌اند، غالبا شاگرد یحیی بن عدی و هم شاگردان خود ابو سلیمان بوده‌اند از قبیل: ابو محمد عروضی، ابو بکر قومسی، عیسی بن زرعة. ابو الحسن عامری نیشابوری. از این شخص نیز اطلاع زیادی در دست نیست. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه از او ذکری به میان نیاورده‌اند. یاقوت در معجم الادباء از او یاد کرده است. در سه حکیم مسلمان می‌نویسد: عامری دو کتاب دارد، یکی در اخلاق به نام السعادة و الاسعاد و دیگری در فلسفه به نام الامد الی الابد. کتابی هم در دفاع از اسلام و تفوق آن بر سایر ادیان نوشته است به نام الاعلام بمناب الاسلام. و هم می‌نویسد که همچنانکه به فلسفه یونانی علاقه‌مند بود، به فلسفه سیاسی ساسانیان نیز علاقه‌مند بود و خود شاگرد ابو زید بلخی بود. بعضی مدعی شده‌اند که میان عامری و ابن سینا نامه‌ها مبادله شده ولی محتمل به نظر نمی‌رسد، زیرا ابن سینا در وقت وفات عامری یازده ساله بوده است.

گفته‌اند عامری شاگرد ابو زید بلخی بوده است، ولی بعید است که عامری شاگرد بلا واسطه بلخی باشد زیرا بلخی در سال 322 درگذشته است و عامری در سال 381 و علیهذا میان وفات استاد و شاگرد 59 سال فاصله است.



ابو الخیر، حسن بن سوار معروف به ابن الخمار

ابو الخیر، حسن بن سوار معروف به ابن الخمار. هم حکیم است و هم طبیب و هم مترجم از سریانی به عربی، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف یا مترجم. شاگرد یحیی بن عدی منطقی سابق الذکر بوده و شاگردان زیادی تربیت کرده است. ابتدا مذهب نصرانی داشت و در آخر عمر (مطابق نقل نامه دانشوران) مسلمان شد. ابن الندیم که معاصر وی بوده و به تبع او ابن القفطی، او را فوق العاده با هوش و فطن خوانده است. نامه دانشوران مدعی است که عمر طولانی کرده ولی تاریخ وفات او را نمی‌نویسد. مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله مربوط به تنمه صوان الحکمه (جلد 2، صفحه 141) مدعی است که وفات ابو الخیر در سال 408 بوده است. گویند بوعلی که معمولا معاصران خود را به چیزی نمی‌گرفت، از ابو الخیر به نیکی یاد کرده و گفته: «ابو الخیر را در ردیف دیگران نباید شمرد. خداوند ملاقات او را روزی کند».

ابو عبد الله ناتلی

این مرد همان است که ابن سینا در آغاز تحصیل، قسمتی از منطق و قسمتی از ریاضیات را نزد او آموخت. شخصیت ممتازی ندارد، همه شهرتش را از ناحیه شاگرد نامدارش کسب کرده است. ناتلی طبیب هم بوده است. ابن ابی اصیبعه در ضمن احوال ابو الفرج بن الطیب، او را در ردیف طبیبان معاصر ابو الفرج شمرده است. بعضی مدعی شده‌اند که ناتلی شاگرد ابو الفرج بن الطیب بوده است و به گفته ابن ابی اصیبعه استناد کرده‌اند ولی اشتباه است. ابن ابی اصیبعه ناتلی را در ردیف معاصران ابو الفرج آورده است نه شاگردان او. ابن ابی اصیبعه ابو الفرج را از معاصران بوعلی که شاگرد ناتلی بوده است می‌شمارد تا چه رسد به ناتلی.

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب مدتی

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب مدتی به اتفاق ابو ریحان بیرونی و ابن سینا و ابو الخیر و ابو سهل مسیحی و ابو نصر عراقی در دربار خوارزمشاه می‌زیسته است. وفاتش در اصفهان در سال 420 واقع شده است. تاریخ تولدش معلوم نیست ولی می‌گویند عمر طویل یافته است. از ابو حیان توحیدی نقل شده که ابن مسکویه مدتی نزد ابو الخیر شاگردی کرده است. بعضی می‌گویند نزد ابو الحسن عامری نیز تحصیل کرده است ولی این نقل با آنچه از معجم الادباء نقل شده که در مدت پنج‌سال اقامت ابو الحسن عامری در ری به نزد عامری نرفت و گویی میان آنها سدی بود-منافی است. داستان حضور ابن سینا به مجلس ابن مسکویه و افکندن گردویی پیش او که مساحت این گردو را تعیین کن و گذاشتن ابن مسکویه کتاب اخلاقی طهارة الاعراق خود را نزد ابن سینا و گفتن این که تو به اصلاح اخلاقت از من به تعیین مساحت این گردو محتاجتری، معروف است. بوعلی به حکم این که کمتر کسی از معاصران خویش را گرامی می‌داشته و وقعی می‌نهاد، درباره ابن مسکویه نیز گفته مساله‌ای با او در میان گذاشتم و هر چه کوشش کردم نتوانست بفهمد. ابن مسکویه، خودش یا پدرش (علی الاختلاف) زردستی بوده و مسلمان شده و به عقیده بعضی شیعه بوده است. قدر مسلم این است که تمایل شیعی داشته است. از معروفترین کتابهای او تجارب الامم در تاریخ و الفوز الاصغر در فلسفه و طهارة الاعراق در اخلاق است.

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از شخصیت‌های درجه اول فرهنگ و تمدن اسلامی است. از نظر برخی مستشرقین، در تمام جهان اسلام نظیر ندارد. رشته تخصصی‌اش ریاضیات، نجوم، تاریخ، هیئت، داروشناسی، بررسی عقاید و ادیان اقوام و ملل و امثال آنها بوده. چندین کتاب تحقیقی نفیس آفریده که جهان هنوز به اعجاب در آنها می‌نگرد از قبیل تحقیق ماللهند، الاثار الباقیة، قانون مسعودی و غیره. بیرونی در سال 362 متولد شده و در 442 درگذشته است. او زبانهای یونانی و سریانی، علاوه بر زبان فارسی و زبان عربی و زبان خوارزمی می‌دانسته است. زبان عربی را بهترین زبانها برای مسائل علمی می‌داند و علاقه خاصی به این زبان نشان می‌دهد. می‌گوید اگر مرا به عربی ناسزا گویند بیشتر دوست دارم از اینکه به برخی زبانهای دیگر مرا بستایند. استادان او معلوم نیست جز يك نفر به نام ابو نصر بن علی بن عراقی که ظاهراً همان ابو نصر عراقی است که در دربار خوارزمشاه بوده است و معلوم نیست که ابو ریحان شاگردانی داشته یا نداشته است. ابو ریحان از کسانی است که عمر نسبتاً طویل (قریب هشتاد سال) یافته و تمام وقتش وقف علم بوده است، جز به علم به کار دیگر (وزارت و غیره) نپرداخته است. او در سال فقط دو روز تعطیل داشته است. ابو ریحان و ابن سینا در حدود سال 400 در خوارزم با یکدیگر ملاقات داشته‌اند.

ابو ریحان چند سالی از بوعلی بزرگسال‌تر بوده و در حدود هیجده سؤال در مسائل فلسفی و غیره-که برخی از آنها اعتراض به ارسطوست-از بوعلی کرده است. بوعلی به آنها پاسخ گفته و تدریجا کار اندکی به خشونت کشیده است؛ ولی اهل تحقیق مدعی هستند که این سوالات بعد از رفتن بوعلی از خوارزم بوده است. ابو ریحان در کتاب الاثار الباقیه آنجا که اشاره به برخی سوالات خود از بوعلی می‌کند، از او به عنوان «الفتی الفاضل» (جوان فاضل) یاد می‌نماید. ابو ریحان به مبانی اسلامی سخت معتقد و پایبند بوده است. در نوشته‌های خود عموماً مانند يك مؤمن واقعی از دین مقدس اسلام یاد می‌کند و به تناسب، آیات کریمه قرآن را می‌آورد. او مخصوصاً احساسات ضد شعوبیگری داشت و در برخی نوشته‌های خود سخت از شعوبیگری اظهار تنفر می‌نماید.

ابو علی حسین بن عبد الله ابن سینا

ابو علی حسین بن عبد الله ابن سینا، اعجوبه دهر و نادره روزگار. شناختش يك عمر و شناساندنش کتابی بسیار قطور می‌خواهد. خودش گزارش زندگی خود را تا حدود سی و پنج‌سالگی که به گرگان آمده، به تقاضای یکی از شاگردان املاء کرده است و شاگرد معروفش ابو عبید جوزجانی، بعد آن را تکمیل و تا آخرین روز زندگی‌اش گزارش کرده است. از این گزارشها می‌توان تا حدی زندگی عادی و علمی و سیاسی او را به دست آورد. زندگی نا آرام و پر ماجرای داشته و عمری نسبتاً کوتاه. با این عمر کوتاه و این زندگی پر ماجرا، اینهمه معلومات و خلق اینهمه آثار حقیقتاً حیرت‌انگیز است. عجیب این است که با اینکه ابن ابی اصیبعه و ابن القفطی هر دو متن این دو گزارش را بدون اختلاف ضبط کرده‌اند، جمله آخر را که مدت عمر شیخ است به اختلاف ضبط کرده‌اند.

بنابر نقل ابن ابی اصیبعه عمر شیخ 54 سال و بنابر نقل ابن القفطی 58 سال بوده است. بعضی دیگر (نامه دانشوران) از روی بعض قرائن احتمال می‌دهند که عمر شیخ 63 سال بوده است. نکته‌ای که لازم است گوشزد شود این است که شخصیت بوعلی همه حکمای اسلامی پیش از او را تحت الشعاع قرار داد. بعد از بوعلی، چه در طب و چه در فلسفه، کتابهای او محور بحث و تدقیق و تحشیه و شرح بود. نکته دیگر اینکه قیل از بوعلی، بغداد مرکز طب و فلسفه بود. بوعلی به بغداد نرفت. پدرش بلخی و مادرش بخارایی است، نیمه اول عمرش در آن حدود گذشته است-به علی به سوی خراسان و گرگان رهسپار شد و در چند شهر توفهای کوتاهی کرد. شهرتش طالبان علم و حکمت را از هر سو به سوی او می‌کشید. شاگردان زیادی تربیت کرد. شخصیت بوعلی در زمان حیاتش و شهرت کتابهایش بعد از خودش-که محور بحث میان اهل فضل بود و متخصصان آن کتب بیشتر یافت می‌شدند-سبب شد که مرکز ثقل فلسفه و طب از بغداد به خراسان منتقل گشت.

ابو الفرج بن الطیب

ابو الفرج بن الطیب این مرد عراقی (و علی الظاهر بغدادی) است. هم طبیب بوده و هم فیلسوف، ولی جنبه طبابتش می‌چربد. بو علی که معاصر اوست طبابتش را می‌ستاید، بر خلاف فلسفه و حکمت که از این جهت او را به چیزی نمی‌گیرد به طور کلی بو علی احدی از معاصرین را در فلسفه در نظر ندارد. در ترجمه تنمه صوان الحکمه می‌نویسد بو علی درباره کتابهای فلسفی ابو الفرج گفته: «سزاوار این است تصانیف او را بر فروشنده رد کنند و ثمنش نیز بر وی بگذارند». و هم او می‌نویسد: «وقتی که کار میان بو علی و ابو ریحان به خشونت کشید و ابو ریحان سخنان تندی در نامه خود به کار برد و خبر به ابو الفرج رسید، گفت: هر کس با دیگران چنان کند، با او نیز چنین کنند». ابن القفطی پس از اشاره به سخن بو علی درباره ابو الفرج، می‌گوید: «اما من و هر منصفی نمی‌گوییم جز این که ابو الفرج علوم گذشته را احیا کرد و مخفیات آنها را آشکار نمود». ابو الفرج، مسیحی و شاگرد ابو الخیر بوده است. گروهی از محضر درسش استفاده کرده‌اند. ابن القفطی می‌گوید تا بعد از سال 420 زنده بوده و گفته شده که در سال 435 در گذشته است.

ابو الفرج بن هندو

ابو الفرج بن هندو در طب و حکمت شاگرد ابو الخیر بوده و از بزرگترین و فاضلترین شاگردان او به شمار رفته است. ضمناً مردی ادیب و شاعر و سخنور بوده است.

ابو علی حسن بن الحسن (یا الحسین) بن الهیثم بصری

ابو علی حسن بن الحسن (یا الحسین) بن الهیثم بصری هم فیلسوف است و هم طبیب و هم فیزیک‌دان و ریاضی‌دان. در فیزیک و ریاضیات شهرت جهانی دارد و از عوامل مؤثر در پیشرفت ریاضیات جهانی به شمار می‌رود. در سال 354 متولد شده و در حدود سال 430 در گذشته است. در تنمه صوان الحکمه می‌نویسد که طرحی برای استفاده از آب نیل هنگام کاهش آب تهیه کرد و با خود به قاهره برد ولی مورد توجه الحاکم بالله واقع نشد، بلکه مغضوب وی گشت و از آنجا به دمشق فرار کرد. و هم می‌نویسد فوق العاده متعبد و منشرح بود و به شریعت احترام می‌گذاشت. حالت توجه او را در حین مرگ نیز یادآور می‌شود. گویند قسمتی از ایام او در مغرب گذشته است.

مرحوم سید حسن تقی زاده در تاریخ علوم در اسلام می‌گوید: «وی مؤلفات زیادی دارد. گویی همه عمر به تالیف اشتغال داشته است. ابن الهیثم به قول سارتون بزرگترین عالم مسلمین در حکمت طبیعی (فیزیک) و یکی از بزرگترین ارباب این فن در کل تاریخ بوده است. کتاب معروف او در علم مناظر تاثیر عظیمی در ترقی علم در مشرق و مغرب نموده و روجر بیکن فیلسوف بزرگ و کپلر مؤسس قوانین جدید علم نجوم هر دو از تاثیر کتاب او بهره‌مند شده‌اند. . . ابن الهیثم تحقیقات دقیق و بسیار

عالی در باب نور و قوانین آن کرده و ظاهرا اول کسی است که اتاق تاریک (امتحانات نوری) را استعمال کرده است. . . این دانشمند معادلات چهار درجه‌ای را حل کرده و سعی کرده عمق کره هوا را تعیین کند. . . « همزمان با این طبقه، ریاضیون درجه اول ظهور کرده‌اند از قبیل ابو الوفاء بوزجانی نیشابوری، عبد الرحمن صوفی رازی، ابو سهل کوهستانی طبرستانی و غیرهم که در فصل جداگانه‌ای باید بحث شود.

ابو عبد الله فقیه معصومی شیخ درباره‌اش گفته است: او برای من مانند ارسطوست برای افلاطون. شیخ رساله عشق را به خواهش او و به نام او نوشته است و هم اوست که واسطه پرسش و پاسخهای ابو ریحان و بو علی بود و بعد از آنکه ابو ریحان کلمات تندی نسبت به شیخ به کار برد و شیخ حاضر نشد دیگر چیزی بنویسد و فقیه معصومی را مامور این کار کرد، او ابو ریحان را مورد ملامت قرار داد و به او نوشت: «اگر در مخاطبه با «حکیم» کلماتی جز این کلمات انتخاب کرده بودی، از نظر عقل و علم شایسته‌تر بود». بیهقی مدعی است که وی کتابی درباره مفارقات و اعداد عقول و افلاک و ترتیب مبدعات نوشته که معشوق حکما بوده ولی از دست رفته است. تاریخ وفاتش دقیقا معلوم نیست، احتمالا در حدود 450 بوده است.

ابو الحسن بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی

ابو الحسن بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی مجوس بود و مسلمان شد. معروفترین شاگردان بو علی است. شهرت بهمنیار یکی به واسطه سؤالات فراوانی است که از بو علی کرده و بو علی جواب داده است (بیشتر کتاب مباحثات شیخ پاسخ به سؤالات بهمنیار است)، دیگر به واسطه کتاب معروف التحصیل است که مکرر در کتب فلسفه از آن یاد می‌شود. صدر المتالیهین در اسفار چندین بار مطالبی از آن کتاب و دو نوبت از کتابی از او به نام البهجة و السعادة نقل کرده است. کتاب التحصیل اخیرا جزء نشریات دانشکده الهیات و معارف اسلامی با تصحیح و تعلیق اینجانب چاپ شد. بهمنیار در سال 458 درگذشته است.

ابو عبید عبد الواحد جوزجانی

ابو عبید عبد الواحد جوزجانی شاگرد و مرید و ملازم بیست‌ساله یا بیست و پنج‌ساله بو علی. همان کسی است که گزارش زندگی بو علی را تکمیل کرد. بو علی به حفظ و نگهداری آثار خود همت نمی‌گماشت، در پیشامدهای مختلف رساله‌های مختصر یا طولانی می‌نوشت و به کسی می‌داد بدون آنکه نسخه‌ای از آن نگهداری کند. شاید محفوظ ماندن قسمتی از آثار شیخ مرهون همت ابو عبید است. بخش ریاضی کتاب نجات و کتاب دانشنامه علایی وسیله او تکمیل گردیده است. از زندگی ابو عبید بیش از این اطلاعی نداریم.

ابو منصور حسین بن ظاهر بن زیله

بنابر نقل تنمه صوان الحکمه، شفای شیخ را مختصر کرد و رساله «حی بن یقظان» او را شرح کرد و کتابی در موسیقی تالیف نمود و در فن موسیقی بی نظیر بود و بعد از بیست و دو سال که از وفات استادش می‌گذشت (یعنی در سال 450) درگذشت. ابن زیله از کسانی است که احیانا مانند بهمنیار از شیخ سؤالاتی کرده و شیخ جواب داده است. گویند: «کتاب مباحثات در اصل سؤالاتی بوده از بهمنیار و کمی از ابن زیله و کمتری از دیگران». بو علی شاگردان دیگر نیز داشته است که ما از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. اما افراد دیگر این طبقه که شاگرد شیخ نبوده‌اند:

علی بن رضوان مصری هم طبیب بوده و هم حکیم. از کسانی است که بر نظریه محمد بن زکریای رازی رد نوشته است. مردی کریم اما بدقیافه و کریه المنظر بوده است. مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده کتابی در اثبات نبوت خاتم الانبیاء از روی تورات و انجیل و قواعد فلسفی نوشته و در سال 453 درگذشته است. از اساتید و شاگردان او اطلاعی نداریم.

. ابو الحسن مختار بن حسن بن عبدان بن سعدان بن بطلان بغدادی نصرانی، معروف به ابن بطلان. شاگرد ابو الفرج بن الطیب نصرانی سابق الذکر است. مانند استادش هم طبیب است و هم فیلسوف، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف. با علی بن رضوان سابق الذکر تعارض و تنافس داشته و او را به قباحت منظر سرزنش می‌کرده و «تمساح الجن» می‌خوانده است. یک نوبت هم به مصر رفته و با وی ملاقات کرده و عاقبة الامر با ناراحتی از او جدا شده است. به حلب و قسطنطنیه نیز مسافرت کرده و تا آخر عمر مجرد می‌زیسته است. وفاتش در سال 444 واقع شده است.

ابو الحسن انباری

ابو الحسن انباری فعلا از احوال او اطلاع زیادی نداریم. همین قدر می‌دانیم که مطابق آنچه در تنمه صوان الحکمه آمده است، هم فیلسوف بوده و هم ریاضی‌دان ولی ریاضیات غلبه داشته است و خیام ریاضیات را از محضر او استفاده می‌کرده است.

ابو العباس فضل بن محمد لوکری مروی

ابو العباس فضل بن محمد لوکری مروی هم فیلسوف است و هم ادیب. احیانا از او به «ادیب ابو العباس لوکری» تعبیر می‌شود. شاگرد بهمنیار بوده است. کتاب معروفی دارد به نام بیان الحق بضمن الصدق که هنوز چاپ نشده ولی نسخه‌هایش موجود است و مورد اعتنای فلاسفه بعد از خودش است. در الهیات اسفار از او نام برده است. او به داشتن حوزه و تربیت شاگردان معروف است. بیهقی در تنمه صوان الحکمه می‌گوید: «فلسفه به وسیله لوکری در خراسان انتشار یافت». محمود محمد خضیری استاد جامع الازهر در مقاله‌ای که به مناسبت هزاره ابن سینا در بغداد در کتابی به نام

الكتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذكری ابن سینا چاپ شده (ص 55) می‌گوید: «ابو العباس عمر طویل یافت و من تاریخ وفات او را به دست نیاوردم اما گمان می‌کنم در اواخر قرن پنجم هجری واقع شده باشد». عبد الرحمن بدوی در مقدمه تعلیقات ابن سینا (ص 8) از برکلمن نقل می‌کند که وفات لوکری در سال 517 (اوایل قرن ششم) بوده است و خود بدوی می‌گوید: «من نمی‌دانم برکلمن از چه ماخذی نقل کرده است».



ابو الحسن سعید بن هبة الله بن حسین ابن ابی

ابو الحسن سعید بن هبة الله بن حسین ابن ابی اصیبعه می‌گوید: در طب ممتاز بود و در علوم حکمیه با فضل وی شاگرد ابو الفضل کنیفات و عبدان کاتب بوده و آنها شاگرد ابو الفرج بن الطیب سابق الذکر. این شخص همان کسی است که اجازه نمی‌داده است از محضرش یهودی یا نصرانی استفاده کند و ابو البرکات بغدادی صاحب کتاب معروف المعترف که در ابتدا یهودی بود، با نیرنگ در کریاس در می‌نشست و استفاده می‌کرد و تا یک سال به همین وضع ادامه داد. بعد از یک سال که استاد از وجود چنین شاگردی آگاه شد، بر او رحمت آورد و اجازه داد رسماً شرکت نماید. ابن ابی اصیبعه می‌نویسد: ابو البرکات کتاب التلخیص النظامی تألیف خود سعید بن هبة الله را نزد او خواند. نمی‌دانیم آن کتاب در طب بوده یا فلسفه. سعید بن هبة الله در 495 درگذشته است.

حجة الحق، ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری

حجة الحق، ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری، معروف به خیام. فیلسوف و ریاضی‌دان و احتمالاً شاعر بوده است و شهرت جهانی دارد اما متأسفانه شهرت خیام به اشعار منسوب به اوست نه به فلسفه و ریاضیات، مخصوصاً ریاضیات که ارزش فراموش ناشدنی در این فنون داشته است. اشعار منسوب به خیام که اکثریت قریب به اتفاق آنها از خود او نیست، به او چهره‌ای داده کاملاً مغایر با چهره واقعی او، یعنی چهره يك انسان شکاک پوچی‌گرای دم غنیمت‌شمار غیر مسؤول. شاعری انگلیسی به نام فیتز جرال که رباعیات او را و بنا بر گفته تقی زاده گاهی با تحریف و تغییر

معنی-به زبانی فصیح به شعر ترجمه کرده، بیش از هر کس دیگر موجب این شهرت کاذب شده است. از خیام برخی رسالات فلسفی باقی مانده که طرز تفکر او را روشن می‌سازد، یکی رساله‌ای است به نام کون و تکلیف که در پاسخ سؤال ابو نصر محمد بن عبد الرحیم نسوی، قاضی نواحی فارس است. وی از خیام درباره حکمت‌خلقت و غرض آفرینش و هم درباره فلسفه عبادات سؤال کرده است و ضمناً ابیاتی در مدح خیام سروده است که این چند بیت از آنها باقی مانده است: ان کنت ترعین یا ریح الصبادمی فاقری السلام علی العلامة الخیم بوسی لدیه تراب الارض خاضعة خضوع من یجتدی جدوی من الحکم فهو الحکیم الذی تسقی سحائبه ماء الحیوة رفات الاعظم الرمم عن حکمة الکون و التکلیف یات بما تغنی براهینه عن ان یقال لم، خیام، حکیمانه مطابق مبانی استادش بو علی (یا استاد استادش) پاسخ گفته است. هر کس بر مبانی بو علی در این مسائل وارد باشد می‌داند که خیام تا چه اندازه وارد بوده است.

خیام در آن رساله از بو علی به عنوان «معلم» یاد می‌کند و در مسائل مورد سؤال که ضمناً سر «تضاد در عالم» و مساله شرور هم مطرح شده، مانند فیلسوفی جزمی اظهار نظر می‌کند و می‌گوید: من و آموزگارم بوعلی در این باره تحقیق کرده و کاملاً اقناع شده‌ایم، ممکن است دیگران آن را حمل بر ضعف نفس ما نمایند، اما از نظر خود ما کاملاً قانع کننده است. این رساله را با چند رساله دیگر در اتحاد جماهیر شوروی چاپ و منتشر کرده‌اند و قبلاً هم در مصر در ضمن مجموعه‌ای به نام جامع البدایع چاپ شده بوده است. ناشر روسی مدعی است که ناشران مصری اشتباه کرده، پنداشته‌اند رساله تضاد رساله مستقلی است، در صورتی که متمم رساله کون و تکلیف و جزئی از آن است. اتفاقاً آنچه خیام در این رساله قاطعانه اظهار کرده است همانهاست که در اشعار منسوب به او درباره آنها اظهار تحیر شده است، و به همین جهت است که برخی از محققان اروپایی و ایرانی انتساب این اشعار را به خیام نفی می‌کنند و برخی بر اساس يك سلسله قرائن تاریخی معتقدند که دو نفر به این نام بوده‌اند: یکی شاعر و دیگری حکیم و فیلسوف، شاعر به نام خیام بوده است و حکیم و ریاضی‌دان به نام خیامی، و به عقیده بعضی شاعر علی خیام بوده است و حکیم و ریاضی‌دان عمر خیامی. این که بعضی مدعی شده‌اند که «خیامی» تلفظ عربی خیام است مردود است، زیرا او خود در مقدمه رساله فارسی که در «وجود» نوشته است می‌گوید: «چنین گوید ابو الفتح عمر ابراهیم الخیامی».

شاید این اندازه را بتوان مسلم دانست که وی مانند اکثر این گونه دانشمندان در عین کمال ایمان و اعتقاد به مبانی دینی-که از همه کتب او ظاهر و لائح است، حتی نوروزنامه منسوب به او-با متعبدان قشری سر به سر می‌گذاشته و همین برای او زحمت و دردسر فراهم می‌کرده است. بیهقی می‌نویسد: «او تالی بو علی بود اما در خلق ضیقی داشت و در تعلیم و تصنیف ضنتی. . . روزی به حضرت شهاب الاسلام، الوزير عبد الرزاق بن الفقیه درآمد و امام القراء ابو الحسین الغزالی حاضر بود. در

اختلاف قراء درباره آیتی بحث رفت. چون امام (خیام) حاضر شد، شهاب الاسلام گفت: علی الخبیر سقطنا. . . او وجوه اختلاف قراء بیان کرد و هر وجهی (را) علتی بگفت. پس امام ابو الفخر گفت: کثر الله مثلک فی العلماء. « تاریخ تولدش معلوم نیست. تاریخ وفاتش را 517 و 526 گفته‌اند. قدر مسلم این است که عمر طویل کرده (در حدود نود سال) اما این که محضر درس بو علی را درک کرده باشد، بسیار بعید است.

اگر او بو علی را «معلم» خود می‌خواند از آن جهت است که شاگرد مکتب بو علی است نه شاگرد شخص او، و علی الظاهر نزد شاگردان بو علی تحصیل کرده است.

ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی

ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی، اگر چه او را در ردیف فلاسفه-به معنی مصطلح- شمردن صحیح نیست. او خود را فیلسوف نمی‌شمارد بلکه مخالف فلسفه و فلاسفه (مخصوصا ابن سینا) است و فلسفه را نزد استاد خوانده بلکه سه سال به مطالعه فلسفه پرداخته، سپس کتاب مقاصد الفلاسفه را نوشته و بعد تهافت الفلاسفه را که از کتب مهم دوره اسلامی است. ضد فلسفه در جهان اسلام زیاد بوده‌اند، اما هیچ کس به قدرت غزالی نبوده است.

اگر به فاصله کمی افرادی نظیر سهروردی و خواجه نصیر الدین ظهور نکرده بودند، غزالی بساط فلسفه را بر چیده بود. در عین حال نظر به اینکه نظریات منفی غزالی-و به ندرت نظریات مثبت او- نقشی در تحول فلسفه داشته است، ما او را در ردیف فلاسفه آوردیم. معروفترین کتاب غزالی احیاء علوم الدین است. کمتر کتابی در میان مسلمین به اندازه این کتاب اثر گذاشته است. غزالی سرگذشت معروف و جالبی دارد. او در سال 450 متولد و در 505 درگذشته است. در این طبقه، از محمد شهرستانی و ابو حاتم مظفر اسفرازی و میمون بن نجیب واسطی باید نام برد، ولی اولی بیشتر متکلم است تا فیلسوف و دو نفر دیگر بیشتر ریاضی‌دان‌اند تا فیلسوف.

شرف الدین محمد ایلاقی

شرف الدین محمد ایلاقی شاگرد ابو العباس لوکری و عمر خیام بوده است. هم فیلسوف بوده و هم پزشک. گویند در جنگ قطوان در سال 536 کشته شد. بعضی او را شاگرد بهمنیار دانسته‌اند ولی با توجه به تاریخ فوت آندو، نادرستی این نظریه روشن است. وی استاد قاضی زین الدین عمر بن سهلان ساوجی صاحب کتاب البصائر النصیریة است. ایلاقی در سال 536 درگذشته است.

ابو البرکات، هبة الله بن علی (یا یعلی)

ابو البرکات، هبة الله بن علی (یا یعلی) ملکای بغدادی. یهودی بود و مسلمان شد. در علت اسلامش اختلاف است. ما قبلا شاگردی او را نزد سعید بن هبة الله ذکر کردیم. کتاب معروف او کتاب المعتر

است و واقعا از کتب معتبر فلسفه است. ابو البركات فيلسوفی صاحب نظر است. فلاسفه‌ای مانند صدر المتالهین به کتاب او نظر دارند. وی مخالف ابن سینا بوده است. سلسله اساتیدش مستقیما به فارابی می‌رسد، زیرا وی شاگرد سعید بن هبة الله و او شاگرد ابو الفضل کتیفات و عبدان کاتب و آنها شاگردان ابو الفرج بن الطیب و او شاگرد ابو الخیر حسن بن سوار و او شاگرد یحیی بن عدی منطقی و او شاگرد ابو نصر فارابی بوده است. غالبا آحاد سلسله اساتیدش غیر مسلمان‌اند.

گویند هنگامی که به حکیم عمر خیام گفته شد که ابو البركات بغدادی ابن سینا را رد می‌کند، گفت: «او سخنان ابن سینا را نمی‌فهمد تا چه رسد به اینکه رد کند». او استاد پدر عبد اللطیف بغدادی (شایعه ساز معروف سوختن کتابخانه اسکندریه وسیله مسلمین) و ابن الفضلان و ابن الدهان منجم و مذهب الدین نقاش بوده است و در آخر عمر کور شده بود و به ابن شاگردان املا می‌کرد.

محمد بن ابی طاهر طبسی مروزی

محمد بن ابی طاهر طبسی مروزی. شاگرد لوکری بوده. مادرش اهل خوارزم و پدرش از حکمرانان بخشهای مرو محسوب می‌شده است. در سال 539 پس از بیماری فلج در سرخس در گذشته است.

افضل الدین غیلانی عمر بن غیلان

افضل الدین غیلانی عمر بن غیلان از شاگردان لوکری است. تاریخ صحیحی از او در دست نیست. این قدر معلوم است که شاگرد لوکری و استاد صدر الدین سرخسی است. بنابر نقل محمود محمد خضیری، امام فخر الدین رازی متوفای 606 در المحصل از او یاد کرده و بر او رحمت فرستاده است. می‌گویند افکارش مخالف ابن سینا بوده است. رساله‌ای در حدوث عالم نوشته و در سال 523 در نظامیه مرو به تحصیل اشتغال داشته است.

ابو بکر محمد بن یحیی بن الصائغ اندلسی

ابو بکر محمد بن یحیی بن الصائغ اندلسی، معروف به «ابن باجه». از اعظم فلاسفه به شمار رفته است. کتابهای زیاد تالیف کرده است. اخیرا رساله «نفس» او به کوشش دکتر محمد صفیر حسن معصومی استاد دانشگاه داکه (پاکستان شرقی) چاپ شده است. در سال 533 در گذشته است. وی استاد ابن رشد، فیلسوف معروف اندلسی بوده است.

ابو الحکم مغربی اندلسی

ابو الحکم مغربی اندلسی هم شاعر است و هم حکیم و هم طبیب، ولی روح شعر بیشتر بر او حاکم بود. به هزل بیشتر توجه داشته تا به جد. اصلا عرب باهلی است و از مغرب به بلاد مشرق آمد و در حدود مصر و شام بزیست و در سال 549 درگذشت. وی استاد ابن الصلاح است که استاد استاد شهاب الدین سهروردی است.

صدر الدین ابوعلی محمد بن علی بن الحارثان السرخسی

صدر الدین ابو علی محمد بن علی بن الحارثان السرخسی. وی شاگرد افضل الدین غیلانی و استاد فرید الدین داماد و استاد استاد خواجه نصیر الدین طوسی بوده است. اطلاع صحیحی از او در دست نیست. در ترجمه تتمه صوان الحکمه مختصر از او یاد شده است. محمود محمد خضیری از صاحب خریده القصر نقل می‌کند که وی کتب زیادی در فلسفه و مساحت و حساب تالیف کرده و مدتی در بغداد مقیم بوده و با ابو منصور جوایقی (متوفی در 539) ملاقات داشته و به سرخس بازگشته و در سال 545 (شاید در جوانی) فوت کرده است.

ابو بکر محمد بن عبد الملك بن طفیل اندلسی

ابو بکر محمد بن عبد الملك بن طفیل اندلسی از حکمای معروف اندلس است. احتمالاً شاگرد ابن الصائغ بوده است. شهرت بیشتر او شاید به واسطه کتاب معروف حی بن یقظان است که از رساله حی بن یقظان ابن سینا تقلید شده ولی از آن جامعتر و کاملتر است. این کتاب وسیله مرحوم بدیع الزمان فروزانفر ترجمه شد و بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ و منتشر کرد. وی عمر طویل کرده و در سال 581 در گذشته است.

قاضی ابو الولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد اندلسی

قاضی ابو الولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد اندلسی. هم فیلسوف است و هم پزشک و هم فقیه، در همه این رشته‌ها کتب متعدد دارد. کتاب معروف او شرحی است که بر ما بعد الطبیعه ارسطو نوشته و چاپ شده است. کتاب فقهی معروفش بدایة المجتهد است که چاپ شده. مجموعه رسائل فلسفی وی را در بمبئی چاپ کرده‌اند. اروپاییان برای او در فلسفه مقامی در حد ابن سینا قائلند، ولی آراء او در میان فلاسفه اسلامی ارزش ندارد. یکی از کتب معروف او تهافت التهافت است که تهافت الفلاسفه غزالی را رد کرده است. کتاب بی ارزشی است. وی فوق العاده نسبت به ارسطو متعصب است و به همین جهت با ابن سینا که چنین تعبدی در برابر ارسطو ندارد و آراء شخص خود را دخالت داده است مخالف است. ارنست رنان، فیلسوف معروف فرانسوی که معارضاتش با مرحوم سید جمال الدین افغانی معروف است، کارهای زیادی در زمینه شناخت ابن رشد انجام داده است. وی در سال 595 درگذشته است.

مجد الدین جیلی. درباره این مرد اطلاع زیادی نداریم. همین قدر می‌دانیم در مراغه تدریس می‌کرده و امام فخر رازی نزد او تحصیل کرده است و همچنین شهاب الدین سهروردی نیز در آغاز تحصیلش از محضر او در مراغه استفاده کرده است. ظاهراً هم حکیم بوده و هم متکلم و هم فقیه و اصولی. یاقوت در معجم الادباء ضمن شرح سهروردی، او را با عناوین فقیه، اصولی، متکلم می‌ستاید.

قاضی زین الدین عمر بن سهلان ساوجی

قاضی زین الدین عمر بن سهلان ساوجی، معروف به ابن سهلان. در ساوه به دنیا آمده و در نیشابور می‌زیسته و از کسب دست‌خود از راه استتساخ کتب زندگی می‌کرده است. به تعبیر ترجمه صوان الحکمه: «شریعت و حکمت را در عقدی واحد نظام داد». وی شاگرد شرف الدین ایلاقی سابق الذکر است و گویند شرحی بر رساله الطیر بو علی به فارسی نوشته است. کتاب معروف او البصائر النصیریة است که قسمت منطق آن در مصر چاپ شده و از بهترین کتب منطق است. مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمه آمده است، همه کتابهای او جز کتاب البصائر النصیریة در یک حریق از بین رفت. ابن سهلان از کسانی است که نام زنده‌ای در فلسفه دارد. احيانا برخی آرائش نقل می‌شود. تاریخ وفاتش را نمی‌دانیم.

ابو الفتوح، نجم الدین احمد بن محمد السری

ابو الفتوح، نجم الدین احمد بن محمد السری، معروف به ابن الصلاح. بعضی گفته‌اند همدانی الاصل است و بعضی گفته‌اند عراقی و اهل سمیساط (نزدیک فرات در حدود حلوان) بوده است. به بغداد مهاجرت کرده و نزد ابو الحکم مغربی سابق الذکر تحصیل کرده و در سال 548 (یعنی یک سال پیش از استاد خود) در گذشته است. تاریخ ولادت او را نمی‌دانیم. شاید هم بتوان او را از طبقه نهم به شمار آورد. ابو الحکم مغربی که سابقه استادی او را داشت، به افضلیت او بر خود اعتراف داشت. گویند شفای بو علی و الفوز الاصغر ابن مسکویه را شرح کرده است.

محمد بن عبد السلام انصاری ماردی (ماردینی)

محمد بن عبد السلام انصاری ماردی (ماردینی). در زمان خویش در علوم حکمی یگانه و علامه وقت به شمار می‌آمده است. زادگاهش منطقه قدس و فلسطین است و پدرانش نیز در آنجا می‌زیسته‌اند. ظاهراً جد اعلایش از انصار مدینه بوده است. استاد فلسفه او ابن الصلاح سابق الذکر است و قصیده عینیه معروف بو علی را شرح کرده است و بنابر گفته ابن القفطی، شهاب الدین سهروردی مقداری فلسفه نزد او آموخته است. فخر الدین ماردینی مردی فوق العاده متشرع و متعبد بوده است. در سال 594 با آرامش و اطمینان روحانی و مذهبی خاصی در سن 82 سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد.

فخر الدین محمد بن عمرو بن الحسین الرازی

فخر الدین محمد بن عمرو بن الحسین الرازی، معروف به امام فخر رازی. هم فقیه بود و هم متکلم و هم مفسر و هم فیلسوف و هم پزشک و هم خطیب. ذهنی فوق العاده جوال داشت و در تبحر در علوم مختلف کم نظیر است. در عین این که در افکار فلاسفه وارد است و تالیفاتی گرانها در فلسفه دارد،

طرز تفکرش تفکر کلامی است نه فلسفی و سخت‌بر فلاسفه می‌تازد و در مسلمات فلسفه تشکیک می‌نماید. در تنظیم و تبویب و تقریر مسائل، حسن سلیقه دارد.

صدر المتالهین از این نظر از او بسیار استفاده کرده است. مهمترین کتاب فلسفی او المباحث المشرقیه است. شهرت بیشترش به واسطه تفسیر مفاتیح الغیب است بر قرآن مجید که جای شایسته‌ای در میان تفاسیر برای خود باز کرده است. برای وی در فلسفه استادی جز مجد الدین جیلی سابق الذکر سراغ نداریم و شاید بیشتر با مطالعه، بر مسائل فلسفی دست‌یافته است، ولی شاگردان زیادی داشته است که بعضی از آنها مبرز بوده‌اند از قبیل شمس الدین خسرو شاهی، قطب الدین مصری، زین الدین کشی، شمس الدین خوبی، شهاب الدین نیشابوری. فخر رازی در سال 534 متولد شده و در سال 606 در گذشته است.

شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش بن میرک

شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش بن میرک، معروف به شیخ اشراق. بدون شك از اعجوبه‌های روزگار است. ذهنی فوق العاده وقاد و جوال و نوجو و مبتکر داشته است. تمایل اشراقی در فلسفه، پیش از او حتی در فارابی و بو علی وجود داشته است، اما کسی که مکتبی به نام «مکتب اشراق» تاسیس کرد و در بسیاری از مسائل، راه آن مکتب را از راه مکتب مشاء جدا کرد این مرد بزرگ بود. تقریباً همه مسائلی که اکنون به عنوان نظریات اشراقیون در مقابل مشائین شناخته می‌شود و برخی می‌پندارند آنها مسائل ما به الاختلاف افلاطون و ارسطوست، نتیجه فکر شخص سهروردی است که در مقابل افکار مشائین و بالخصوص مشائیان اسلامی آورده است. وی نزد مجد الدین جیلی (در مراغه) و ظهیر الدین قاریو فخر الدین ماردینی (در عراق) تحصیل کرده و مدتی ملازم ماردینی بوده است.

ماردینی می‌گفته در هوش و ذكاء و حدت ذهن مانندش را ندیده‌ام و از این رو بر جانش می‌ترسم. گویند البصائر النصیریه ابن سهلان را نزد ظهیر الدین قاری خوانده است. سهروردی در سایر علوم و از آن جمله فقه نیز سرآمد بوده است. به شام و حلب رفت و در جلسه درس فقه استاد مدرسه حلاویه حلب به نام شیخ افتخار الدین شرکت کرد، برتری‌اش روشن گشت و مقرب استاد شد. صیت شهرتش او را مورد علاقه الملك الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی کرد و در حضور او بی محابا با فقها و متکلمین مناظره می‌کرد و آنها را مغلوب می‌ساخت. همین کار سبب حسادت دیگران شد و کاری کردند که صلاح الدین ایوبی فرزندش را وادار کرد که او را به قتل برساند.

در سال 586 در سن 36 سالگی و یا در سال 587 در سن 38 سالگی کشته شد. گویند وی با فخر الدین رازی همدرس بوده است. سالها پس از مرگش که نسخه‌ای از کتاب تلویحات او را به فخرالدین دادند، آن را بوسید و به یاد ایام هم شاگردی اشک از دیده فرو ریخت. سهروردی نه تنها در مناظره با فقها و متکلمین بی پروا بود و دشمنی می‌انگیخت، در اظهار اسرار حکمت-بر خلاف توصیه بو علی در آخر

اشارات-شاید به علت جوانی، بی پروایی می‌کرد و از همین رو افراد پخته از اول حدس می‌زدند که جان سالمی نخواهد برد.

وقتی که خبر مرگش به دوست و استادش فخرالدین ماردینی رسید، گفت همان شد که من حدس می‌زدم. و نیز از همین رو درباره‌اش گفته می‌شد که شهاب الدین علمش بر عقلش فزونی دارد.

افضل الدین مرقی، معروف به بابا افضل

افضل الدین مرقی، معروف به بابا افضل. این مرد علیرغم اینکه شخصیت برجسته‌ای دارد، تاریخ روشنی از او در دست نیست. کتابهای بسیاری به پارسی و عربی تالیف کرده است و اخیراً فهرستی از آنها تهیه و چاپ شده است. بعضی گفته‌اند ماماخواجه نصیر الدین طوسی بوده است ولی تایید نشده و بسیار مستبعد است. در کتاب دائرة المعارف فارسی از انتشارات فرانکلین می‌نویسد: «بابا افضل، شهرت افضل الدین، محمد بن حسین، شاعر و عارف، به قولی در حدود 582 یا 592 در قریه مرق متولد شده و پس از 654 یا 664 و به قولی در اوایل قرن هفتم وفات یافت. . . از اصحاب نزدیک خواجه نصیر الدین طوسی بود». لغتنامه دهخدا و همچنین غزالی نامه وفات او را در 707 دانسته‌اند. بعضی وفات او را در 666 و بعضی در 667 دانسته‌اند.

محمود خضیری در مقاله‌ای که در کتاب دعوة التقرب تحت عنوان «افضل الدین فیلسوف مغمور» نوشته است، از نسخه خطی کتابی به نام مختصر فی ذکر الحکماء الیونانیین و الملیین که در کتابخانه اسکوریال اسپانیاست نقل کرده که وفات بابا افضل در سال 610 بوده است.

در کتاب فلاسفه خراسانی با استفاده از مقدمه مرحوم نفیسی و مقاله خضیری و خصوصاً با استناد به آنچه خواجه در شرح اشارات در باب قیاس خلف از بابا افضل حکایت کرده-که با جمله «رحمه الله» بر او درود فرستاده است-استدلال کرده که چون تالیف شرح اشارات ما بین سالهای 624-644 بوده و بابا در آن وقت درگذشته بوده است و آراء او در آن وقت منتشر بوده است، پس سال وفات بابا از 667 هم جلوتر بوده است.

در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی نگارش محمد مدرسی، از خود خواجه در کتاب سیر و سلوک نقل کرده که: «پدر بنده، کمترین را به تحصیل فنون علم و استماع سخن ارباب مذاهب و مقالات ترغیب کردی، تا اتفاق را شخصی از شاگردان افضل الدین کاشی (رحمه الله تعالی) که او را کمال الدین محمد حاسب گفتندی و در انواع حکمت خصوصاً فن ریاضی تقدمی حاصل کرده بود و با پدر بنده کمترین سابقه دوستی و معرفتی داشت، بدان دیار افتاد. پدر، بنده را به استفادت از او و تردد به خدمت او اشارات کرد، و بنده در پیش او به تعلم فن ریاضی مشغول شدم. « از این گفتار روشن می‌شود که خواجه نصیر الدین شاگرد بابا افضل بوده است و بابا از اصحاب خواجه نبوده است (آنچنانکه در دائرة المعارف فارسی آمده است) بلکه در طبقه استادان خواجه بوده است.

علیهذا این که وفات بابا را در 606 یا 610 و یا قریب به این سنوات بدانیم (بر خلاف آنچه در لغتنامه و غزالی نامه آمده است) اقرب احتمالات است و بر خلاف ادعای سعید نفیسی در مقدمه رباعیات بابا افضل و دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات خراسان، تولد بابا در اواخر قرن ششم نبوده بلکه در اواسط آن قرن بوده است. این رباعی در مدح بابا منسوب به خواجه است:

گر عرض دهد سپهر اعلی فضل فضلا و فضل افضل
از هر ملکی به جای تسبیح آواز آید که افضل، افضل.

فرید الدین داماد

فرید الدین داماد از تاریخ زندگی این مرد نیز اطلاع درستی نداریم. همین قدر می‌دانیم که استاد خواجه نصیر الدین طوسی بوده و خواجه اشارات را نزد او تحصیل کرده است و خود او شاگرد صدر الدین سرخسی سابق الذکر بوده است. سلسله اساتید خواجه از طریق فرید الدین داماد به بو علی می‌رسد، به این ترتیب که خواجه شاگرد فرید الدین داماد و او شاگرد صدر الدین سرخسی و او شاگرد افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابو العباس لوکری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بو علی بوده است. سال وفاتش معلوم نیست.

شمس الدین عبد الحمید بن عیسی خسروشاهی

شمس الدین عبد الحمید بن عیسی خسروشاهی، معروف به شمس الدین خسروشاهی. ابن ابی اصیبعه از او به عنوان امام العلماء، سید الحكماء، قدوة الانام، شرف الاسلام یاد می‌کند. در طب و فلسفه و علوم شرعیه مبرز و از شاگردان مبرز فخر الدین رازی بوده. کتاب شفا را تلخیص کرده ولی شهرتش در محیط فلسفه به واسطه برخی سؤالات فلسفی است که خواجه نصیر الدین طوسی از او-که در طبقه اساتید خواجه بوده است-کرده و او جواب داده و در کتب فلسفی مطرح است.

قطب الدین ابراهیم بن علی بن محمد سلمی

قطب الدین ابراهیم بن علی بن محمد سلمی، معروف به قطب الدین مصری. این مرد نیز از شاگردان مبرز فخر الدین رازی بوده است. ابن ابی اصیبعه می‌گوید وی اصلا از بلاد مغرب بوده و بعد به مصر منتقل شده و مدتی در آنجا اقامت کرده، سپس به بلاد ایران مسافرت کرده، نزد فخر الدین رازی تحصیل کرده است. استاد خویش فخر الدین را در فلسفه بر بو علی ترجیح می‌داده، همچنانکه ابو سهل مسیحی را در طب بر بو علی ترجیح می‌داده است. قطب الدین مصری در فتنه مغول در نیشابور کشته شد. او نیز از اساتید خواجه نصیر الدین طوسی بوده است. علیهذا خواجه شاگرد شاگرد فخر رازی بوده است.

کمال الدین یونس (یا کمال الدین بن یونس) موصلی

کمال الدین یونس (یا کمال الدین بن یونس) موصلی، معروف به ابن منعه. ابن ابی اصیبعه که با او قرب زمان داشته، او را نیز قدوة العلماء و سید الحکماء می‌خواند. در مدرسه موصل به تدریس علوم فلسفی اشتغال داشته و شاگردانی تربیت کرده است. مطابق آنچه در ریحانة الادب آمده خواجه نزد این مرد نیز تحصیل کرده است. در ریحانة الادب، جلد پنجم صفحه نو می‌نویسد: «از اکابر علمای حکمای عامه می‌باشد که در نحو و صرف و فقه و حدیث و تفسیر و طب و تاریخ و موسیقی و هندسه و حکمت و هیئت. . . و حید عصر خود بوده، در اندک زمانی شهرت بی نهایت یافته و مرجع استقاده افاضل گردید. از بلاد بعیده حاضر حوزه درسی او می‌شده‌اند. . . وفات او در سال 639 واقع شده است.»

خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن

خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن. او را «استاد البشر» لقب داده‌اند و نیازی به معرفی ندارد. ارزش کارهای فلسفی او و نقشی که در تحول فلسفه داشته است نیازمند به یک کتاب است. در ریاضیات از شخصیت‌های معدود جهان به شمار می‌رود. از کسانی است که در اساس هیئت بطلمیوس تشکیل کرده و زمینه را برای هیئت جدید فراهم کرده است. آقای تقی زاده مدعی است که ایرادات خواجه در کتاب تذکره خویش بر اساس هیئت بطلمیوس، به پیشنهاد کپرنیک لهستانی طرح نوینی را برای هیئت عالم کمک کرده است. خواجه مانند بو علی یک زندگی پر ماجرا داشته است. در آخر اشارات به شکل دردناکی ناله سر می‌دهد، و در عین حال اینهمه آثار آفریده و شاگردان بسیار تربیت کرده است. خواجه در سال 597 متولد شده و در سال 672 در گذشته است.

اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری

اثیر الدین مفضل بن عمر ابهری. کتاب معروف او کتاب هدایه است در طبیعیات و الهیات که جای شایسته‌ای باز کرده است. این کتاب را قاضی حسین میبیدی و صدر المتالهین شیرازی شرح کرده‌اند. شرح اخیر موجب شهرت بیشتر کتاب و مؤلف آن شده است. علامه حلی در کتاب جوهر النضید، صفحه 78 در باب عکس سالبه جزئی که مورد اتفاق منطقیین است که عکس ندارد، می‌گوید: «به استثنای قضیه مشروطه خاصه و عرفیه خاصه». بعد می‌گوید: «این مطلب از مطالبی است که اثیر الدین مفضل بن عمر ابهری بر آن وقوف یافت». گویند شاگرد امام فخر رازی بوده است.

نجم الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی

نجم الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی، معروف به دبیران. از اکابر حکما و منطقیین و ریاضی‌دانان به شمار می‌رود. کتاب معروف او در حکمت کتاب حکمة العین است که شروح بسیار بر آن نوشته

شده است. کتاب معروفش در منطق شمسیه است که به نام خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی نوشته است و قطب الدین رازی آن را شرح کرده و مجموع متن و شرح از کتب رایج درسی طلاب است. کاتبی استاد علامه حلّی و قطب الدین شیرازی و همکار و مصاحب خواجه نصیر الدین طوسی در ساختن رصد مراغه بوده و در سال 675 در گذشته است.

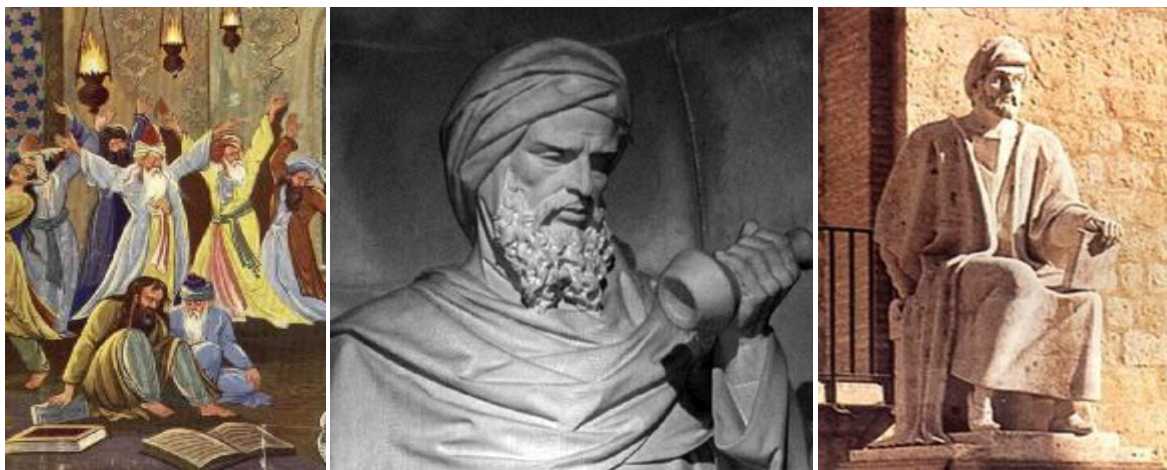
حسن بن یوسف بن مطهر حلّی

حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، معروف به علامه حلّی. هر چند شهرت علامه حلّی به فقاہت است اما او مردی جامع بوده، در منطق و فلسفه نیز مهارت کامل داشته و کتب ارزشمندی تألیف کرده است. ما در تاریخچه فقها از این مرد بزرگ که قطعا از نوابغ تاریخ اسلامی است یاد کرده ایم. علامه حلّی عرب است و شاگرد کاتبی و خواجه بوده است. در سال 648 متولد و در سال 711 در گذشته است.

کمال الدین میثم بن میثم بحرانی

کمال الدین میثم بن میثم بحرانی، معروف به ابن میثم بحرانی. ادیب و فقیه و فیلسوف بوده است. فلسفه را نزد خواجه نصیر الدین طوسی تحصیل کرده است. بعضی گفته اند که خواجه نیز متقابلا نزد او فقه خوانده است. ابن میثم نهج البلاغه را شرح کرده است. از نظر فلسفی، شرح او بهترین شرح نهج البلاغه شمرده شده و اخیرا در پنج جلد چاپ شده است. ابن میثم در سال 678 یا 679 و یا بنابر تحقیق صاحب الذریعه در سال 699 در گذشته است.

قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح



قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح، معروف به قطب الدین. در منطق شاگرد کاتبی قزوینی و در حکمت و طب (کلیات قانون) شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بوده است. قانون بو علی و حکمة الاشراف سهروردی را شرح کرده است و خود کتابی به فارسی در اقسام حکمت نوشته که به نام درة التاج معروف است و اخیرا چاپ شده است. هر سه کتاب نامبرده با ارزش است. شهرت بیشتر او در

جو فلسفی به واسطه شرح حکمة الاشراق است. با خواجه نصیر الدین طوسی در کار رصد مراغه همکاری داشته است. در سال 710 یا 716 در گذشته است.

حسن بن محمد بن شرفشاه علوی حسینی

حسن بن محمد بن شرفشاه علوی حسینی، معروف به ابن شرفشاه. در مراغه محضر خواجه را درک کرده و نزد او تحصیل کرده و ملازم او می‌بوده است. بعد از وفات خواجه به موصل رفته و در مدرسه نوریه به تدریس حکمت پرداخته است. تجرید خواجه را حاشیه و قواعد العقائد او را شرح کرده است و در سال 715 یا 717 یا 718 در گذشته است.

قطب الدین محمد بن ابی جعفر رازی

قطب الدین محمد بن ابی جعفر رازی، معروف به قطب الدین رازی. از علمای نامی اسلامی است. حکیم و منطقی و فقیه بوده است. نزد علامه حلی درس خوانده و علامه به او اجازه حدیث داده است. شهید اول او را ملاقات کرده و از او اجازه روایت گرفته و او را دریایی بی پایان یافته است. قطب الدین رازی-همچنانکه قبلاً گفتیم-شمسیه کاتبی قزوینی را شرح کرده و اکنون کتاب درسی طلاب است. دیگر اینکه کتابی نوشته به نام محاکمات و در آن کتاب میان دو شارح بزرگ اشارات: فخرالدین رازی و نصیر الدین طوسی داوری کرده است. دیگر اینکه کتاب مطالع الانوار قاضی سراج الدین ارموی را در منطق شرح کرده که چاپ شده و هم اکنون به نام شرح مطالع معروف است و احیاناً در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود. شهرت قطب الدین رازی به واسطه این سه کتاب است ولی او کتابهای دیگر هم دارد. قطب الدین در سال 766 یا 776 در گذشته است.

شمس الدین محمد بن مبارکشاه مروی

شمس الدین محمد بن مبارکشاه مروی، معروف به میرک بخارایی. کتاب حکمة العین کاتبی قزوینی را شرح کرده و احیاناً در کتب فلسفه از او به شارح حکمة العین یاد می‌شود، و میر سید شریف جرجانی بر شرح حکمة العین حاشیه زده است. تاریخ وفاتش بر ما معلوم نیست.

قاضی عضد الدین عبد الرحمن ایجی

قاضی عضد الدین عبد الرحمن ایجی. هم حکیم بوده و هم متکلم و هم اصولی. نظریات او در علم اصول و همچنین در برخی مسائل فلسفی و کلامی مطرح است. کتاب معروف او موافق است که هر چند عنوان کلام دارد نه فلسفه، ولی می‌دانیم که بعد از دوره خواجه نصیر الدین طوسی و تالیف کتاب تجرید، کلام به نسبت زیادی به فلسفه نزدیک شد، یعنی هدفهای کلامی با معیارهای فلسفی نه با معیارهای کلامی توجیه می‌شد و بسیاری از مسائل الهیات بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص فلسفه در

کتاب کلامی طرح می‌شد، لهذا مواقف از این نظر جای شایسته‌ای دارد. این کتاب را میر سید شریف جرجانی شرح کرده و مکرر با متن چاپ شده است.

قاضی عضد الدین شاگردانی تربیت کرده است از قبیل تفتازانی، شمس الدین کرمانی، سیف الدین ابهری. او در سال 700 یا 701 متولد شده و در سال 756 یا 760 درگذشته است.

سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله تفتازانی

سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله تفتازانی، معروف به ملا سعد تفتازانی. شهرت بیشتر او به کلام و علوم بلاغت است، ولی مردی جامع بوده و از علوم عقلیه فلسفیه بی اطلاع نبوده است. متنی در منطق، بسیار مختصر و شیرین به نام تهذیب المنطق تالیف کرده که از زمان خودش تاکنون در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شده و می‌شود. تفتازانی کتب زیاد تالیف کرده است. بعضی مدعی‌اند که تفتازانی بعد از خرابی دوره مغول با نیروی حسن بیان بار دیگر به قسمتی از معارف اسلامی جان داد. بعلاوه منظور ما از طبقات فلاسفه تنها کسانی نیستند که در فلسفه صاحب نظرند، مقصود همه کسانی است که حامل این فن بوده و واسطه انتقال از دوره‌ای به دوره دیگر بوده‌اند. تفتازانی لااقل در منطق این شان را داشته است. وی در سال 712 یا 722 در دهی در نزدیکی شهر نساء متولد شد و در سال 791 یا 792 یا 793 در سرخس درگذشت. بعضی گفته‌اند در سمرقند درگذشت و جنازه‌اش به سرخس منتقل شد.

سید علی بن محمد بن علی جرجانی

سید علی بن محمد بن علی جرجانی، معروف به شریف جرجانی و میر سید شریف. به حق او را محقق شریف خوانده‌اند. به دقت نظر و تحقیق معروف است. شهرت بیشترش به ادبیات و کلام است، ولی جامع بوده. حوزه درس فلسفه داشته و در فلسفه شاگردان بسیار تربیت کرده و در نگهداری و انتقال علوم عقلی به نسلهای بعد نقش مؤثری داشته است. محقق شریف آثار و تالیفات فراوان دارد و همه پر فایده است، و به قول قاضی نور الله همه علمای اسلامی بعد از میر سید شریف طفیلی و عیال افادات اویند. تالیفات میر بیشتر به صورت تعلیقات و شروح است، از قبیل حاشیه بر شرح حکمة العین در فلسفه، حاشیه شرح مطالع در منطق، حاشیه مطول تفتازانی در علم فصاحت و بلاغت، شرح مفتاح العلوم سکاکی در این علم، حاشیه بر کشاف زمخشری که تفسیری است مشتمل بر نکات علم بلاغت، و شرح مواقف عضدی در کلام. از کتب معروف میر، یکی تعریفات است که به نام «تعریفات جرجانی» معروف است، و دیگر کبری در منطق است به فارسی که برای مبتدیان نوشته، و دیگر صرف میر است به فارسی در علم صرف که از زمان خودش تاکنون کتاب درسی مبتدیان طلاب بوده است.

میر سید شریف شاگرد قطب الدین رازی سابق الذکر است. گر چه اهل جرجان است ولی در شیراز رحل اقامت افکند. مطابق نقل روضات از مجالس المؤمنین آنگاه که شاه شجاع بن مظفر به گرگان آمد و با سید ملاقات کرد، او را با خود به شیراز برد و تدریس در مدرسه دار الشفا را که خود تاسیس کرده بود به او واگذار کرد. امیر تیمور که بعد وارد شیراز شد، میر را با خود به سمرقند برد و در همان جا بود که با سعد الدین تفتازانی مناظرات داشت. پس از مرگ امیر تیمور، میر بار دیگر به شیراز آمد و تا پایان عمر در شیراز بود. میر سید شریف از بیست‌سالگی به کار تدریس و تحقیق مشغول بود، مخصوصاً به تدریس فلسفه و حکمت اهتمام زیاد داشت و حوزه درس قابل توجهی از فضلا تشکیل داده بود. گویند یکی از کسانی که در حوزه درس او شرکت می‌کرد خواجه لسان الغیب حافظ شیرازی بود. هر گاه در مجلس او شعر خوانده می‌شد می‌گفت: به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت‌پردازید، اما چون شمس الدین محمد (حافظ) می‌رسید، خود سید می‌پرسید: بر شما چه الهام شده است؟ غزل خود را بخوانید.

شاگردان او اعتراض کردند که این چه رازی است که ما را از سرودن شعر منع می‌کند ولی به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می‌دهی؟ او در پاسخ می‌گفت: شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی و نکات قرآنی است. میر سید شریف در سال 740 در متولد شده و در سال 816 در شیراز در گذشته است.

محیی الدین گوشکناری

محیی الدین گوشکناری. این مرد شاگرد میر سید شریف جرجانی و استاد محقق دوانی بوده است. از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی نداریم.

خواجه حسن‌شاه، معروف به بقال

خواجه حسن‌شاه، معروف به بقال. این مرد نیز شاگرد میر سید شریف و استاد دوانی بوده است. فاضل معاصر، آقای علی دوانی در کتاب شرح زندگانی جلال الدین دوانی از حبیب السیر نقل کرده‌اند که محیی الدین گوشکناری و خواجه حسن‌شاه بقال در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز به لوازم تدریس و افاده قیام می‌نموده‌اند.

سعد الدین اسعد دوانی

سعد الدین اسعد دوانی، پدر محقق جلال الدین دوانی. او نیز از شاگردان محقق شریف بوده است.

قوام الدین کربالی

قوام الدین کربالی. استاد سید صدر الدین دشتکی و جلال الدین دوانی و شاگرد شریف جرجانی بوده است. ما فعلاً در این طبقه جز اینها کسی را سراغ نداریم و اصلاً نمی‌دانیم در این دوره که قتل و

غارث مغول آثار خود را در همه شئون ظاهر ساخته بود و قتل عام‌های امیر تیمور گورکانی هم مزید بر علت شده بود در غیر از خراسان چراغی روشن و حوزه‌ای دایر بوده یا نبوده است؟!

سید الحکما محمد بن ابراهیم حسینی دشتکی

سید الحکما محمد بن ابراهیم حسینی دشتکی، معروف به صدر الدین دشتکی و سید سند. از اعظم حکمای دوره اسلامی و از افراد صاحب نظر است. تا زمان میر داماد افکار و آراء و آثار او و معاصر نامدارش جلال الدین دوانی، در میان فضلا و طالبان حکمت مطرح بود. برخی از آراء و افکار او هنوز در میان فلاسفه اسلامی مطرح است و برخی افکار مقبول دارد که اکنون مورد قبول فلاسفه است. این مرد در سال 828 متولد شده و در سال 903 درگذشته است. معقول را نزد مردی به نام سید فاضل پارسی و قوام الدین کربالی (شاگرد سید شریف) تحصیل کرده است.

علامه جلال الدین محمد بن اسعد الدین دوانی صدیقی

علامه جلال الدین محمد بن اسعد الدین دوانی صدیقی، معروف به علامه دوانی و محقق دوانی. در منطق و فلسفه و ریاضیات صاحب نظر بوده است. برخی آراء و افکار او نیز هنوز در کتب فلسفه مطرح است. شاگرد قوام الدین کربالی و محیی الدین گوشکناری و حسن‌شاه معروف به بقال و پدرش اسعد الدین دوانی (که همه از شاگردان سید شریف بوده‌اند) بوده است. و همچنین صاحب ریحانة الادب علامه دوانی را شاگرد مستقیم میر سید شریف پنداشته‌اند، ولی فاضل معاصر آقایی علی دوانی در کتاب نفیس خود شرح زندگانی جلال الدین دوانی اشتباه آنها را روشن و ثابت کرده‌اند که علامه دوانی زمان میر سید شریف را درک نکرده بلکه شاگرد شاگردان او بوده است.

علامه دوانی از کسانی است که در حیات و ممات خود جنجال علمی برانگیخته است. در زمان حیاتش با سید صدر الدین دشتکی مشاجرات زبانی و قلمی فراوان داشته که معروف است. بعد از خودش کتابهایش مورد توجه و رد و دفاع و نقض و ابرام بوده است. صدر المتالهین در جلد سوم اسفار (چاپ سنگی، صفحات 14-16) در حدود سه صفحه نظریه‌ای از علامه دوانی نقل و رد می‌کند و در آخر می‌گوید: «بحث را از آن نظر طولانی کردیم که اکنون اکثر اهل نظر را گمان بر آن است که نظریه این علامه نحیر آخرین سخن در باب توحید است. ما ناچار بودیم خللهای سخن او را آشکار سازیم». از این جمله‌ها می‌توان نفوذ فوق العاده دوانی را در متاخرانش دریافت. در زمان علامه دوانی در اثر صییت شهرت وی، خراسان مرکز ثقل علوم فلسفی بوده، از آذربایجان و کرمان و حتی از بغداد و روم و ترکستان، دانشجویان مآمندند. علامه دوانی در سال 830 متولد شده و در سال 903 یا 908 در گذشته است.

علی بن محمد سمرقندی قوشجی

علی بن محمد سمرقندی قوشجی، معروف به ملا علی قوشجی، صاحب شرح معروف بر تجرید خواجه نصیر الدین طوسی. قوشجی هم متکلم بوده و هم ریاضی‌دان. زیچ الغ بیک را که قاضی زاده رومی (استادش) و غیاث الدین جمشید (نابغه ریاضی‌دان) شروع کرده بودند و موفق به انجام آن نشده بودند، قوشجی به امر الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور-که خود ریاضی‌دانی ماهر و استاد قوشجی بود-به پایان رسانید.

به عثمانی سفر کرده و در عثمانی اقامت کرده و در همان جا در سال 879 درگذشته است. شرح قوشجی بر تجرید خواجه نصیر الدین طوسی از کتبی است که همواره مورد توجه فضلا بوده و حواشی و تعلیقات فراوان بر آن زده شده است. شرح قوشجی در تاریخ فلسفه الهی نقش فعالی داشته است.

غیاث الدین منصور دشتکی فرزند برومند سید صدر الدین دشتکی

غیاث الدین منصور دشتکی فرزند برومند سید صدر الدین دشتکی. از اعظم حکما به شمار می‌رود. گویند در بیست‌سالگی از علوم زمان خود فارغ گشت. در زمان شاه طهماسب مدتی صدارت عظمی داشت و بعد استعفا داد. ! در 506 دنباله کار پدر خود را در رد نظریات علامه دوانی گرفت و احیانا در مناظرات حضوری آندو شرکت می‌کرد. چندین کتاب فلسفی دارد از قبیل اثبات الواجب، شرح هیاکل النور سهروردی، حاشیه بر شرح اشارات خواجه، حاشیه بر شفاى بو علی، محاکمات میان پدرش و دوانی در حواشی آندو بر تجرید. صدر المتالهین در الهیات اسفار از او به عنوان «سرابیه المقدس المنصور المؤید من عالم ملکوت السماء، غیاث اعظم السادات و العلماء» یاد می‌نماید. غیاث الدین دشتکی در سال 940 یا 948 درگذشته است.

محمود نیریزی

محمود نیریزی، شاگرد دیگر سید صدر الدین دشتکی. گویند چند کتاب جلال الدین دوانی را شرح کرده و بر او تاخته و از استاد خویش دفاع کرده است.

قاضی کمال الدین میبدی یزدی

شهرت این شخص به واسطه شرحی است که بر هدایه اثیر الدین ابهری نوشته که به شرح هدایه میبدی معروف است، و هم شرحی بر دیوان منسوب به حضرت امیر علیه السلام نوشته است که آن نیز سبب شهرتش گشته است. کتابی به پارسی به نام جام گیتی نما در فلسفه نوشته است.

جمال الدین محمود

جمال الدین محمود. کرسی تدریس جلال الدین را بعد از مرگش این مرد اشغال کرده است. از اطراف و اکناف به حوزه درسش می‌آمده‌اند. ملا احمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی، ملا عبدالله شوشتری، ملا عبد الله یزدی صاحب حاشیه معروف بر تهذیب المنطق، ملا میرزا جان شیرازی معروف به فاضل باغنوی از شاگردان او بوده‌اند.

ملا حسین الهی هراتی

ملا حسین الهی هراتی، فرزند خواجه شرف الدین عبد الحق. از شاگردان علامه دوانی و امیر غیاث الدین است و چون زمانش مصادف است با ظهور شاه اسماعیل صفوی، بعضی رسائل خود را به نام او نوشته و به او اهدا کرده است. برای کسب فیض و فضیلت به بلاد مختلف، از آن جمله شیراز و صفهان مسافرت کرده است. آثار مختلف در منطق، کلام، فلسفه، هندسه و هیئت نوشته است که غالباً طبق معمول آن زمان به صورت حاشیه و یا حاشیه بر حاشیه است از قبیل حاشیه بر شرح مواقف و شرح مطالع و شرح شمسیه و شرح هدایه میبیدی و حاشیه علامه دوانی بر شرح تجرید و حاشیه سید صدر بر آن کتاب و شرح چغمینی و شرح تذکره خواجه در هیئت و تحریر اقلیدس در هندسه و بیست‌باب در اسطرلاب. تاریخ وفاتش را نمی‌دانیم.

ملا عبد الله یزدی

ملا عبد الله یزدی صاحب حاشیه معروف بر تهذیب المنطق که به حاشیه ملا عبد الله معروف و کتاب درسی طلاب در منطق است. بعضی مدعی شده‌اند که از علوم شرعی بی اطلاع بوده است ولی بر عکس، هم فقیه بوده و هم اهل معقول خصوصاً منطق. در شیراز نزد جمال الدین محمود سابق الذکر و امیر غیاث الدین دشتکی تحصیل کرده است. در آخر عمر به عراق رفته و مجاور شده و در همان جا در سال 981 در گذشته است.

ملا حبیب الله باغنوی

ملا حبیب الله باغنوی، معروف به ملا میرزا جان و فاضل باغنوی. شاگرد جمال الدین محمود بوده و چند حاشیه و شرح از علامه دوانی را حاشیه کرده است. در سال 994 در گذشته است. در طبیعیات شرح منظومه سیزواری از او با عنوان «فاضل باغنوی» ذکری به میان آمده است.

شمس الدین محمد خفری

شمس الدین محمد خفری. شاگرد امیر غیاث الدین منصور بوده است و ظاهراً حوزه درس علامه دوانی و سید صدر الدین دشتکی را نیز درک کرده است. شرح تجرید و شرح حکمة العین را حاشیه زده و رساله‌ای تحت عنوان اثبات الواجب دارد. مرد دقیق النظری بوده است. صدر المتألهین در جلد

اول اسفار مطالبی از او نقل کرده و مورد بحث قرار داده است. خفری را می‌توان از طبقه نوزدهم هم به شمار آورد، یعنی او از جوانسالان طبقه نوزدهم و کهنسالان طبقه بیستم بوده است. وی در سال 957 یا 935 در گذشته است. خواجه افضل الدین ترکه.

از شاگردان جمال الدین محمود است. صاحب روضات می‌گوید: فاضل حکیم خواجه افضل الدین محمد بن حبیب الله معروف به ترکه، استاد شیخ ابو القاسم کازرونی حکیم امامی معروف به نصر البیان است. نصر البیان در کتاب سلم السموات که بخشی از آن در تاریخ حکماست (صاحب روضات از آن کتاب فراوان بهره برده و نقل می‌کند) درباره استاد خویش گفته است طلوع و شهرت این استاد ما بین سالهای 970 و 990 در بلاد عراق عرب و خراسان بوده است.

حکیم داود بن عمر انطاکی

حکیم داود بن عمر انطاکی مصری. تنها در نامه دانشوران از این مرد ذکری دیده‌ایم. وی از اجلاء فضلاء اطباء و معتبرین حکمای اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم بوده است. مطابق آنچه خودش شرح حال خود را املاء کرده در انطاکیه کور مادرزاد متولد شده، تا هفت‌سالگی فلج هم بوده است و در همان حال مقدمات را آموخته و قرآن را حفظ کرده و همیشه از خداوند شفای خود و توفیق تحصیل مسألت می‌نموده است، تا اینکه مسافری از عجم به نام محمد شریف با او برخورد می‌کند و فلج او را معالجه می‌نماید و چون هوش و ذکاوت خارق العاده او را می‌بیند به او منطق و ریاضیات و فلسفه می‌آموزد. او خود علاقه‌مند به آموختن زبان پارسی می‌شود ولی استاد می‌گوید بهتر است زبان یونانی بیاموزی و جز من کسی در این دیار زبان یونانی نمی‌داند. داود بعد به قاهره رفته و طبع مردم آن دیار را به علوم عقلی بی‌میل دیده است. در آخر عمر مجاور بیت الله شده و در سال 1008 درگذشته است.

از حفظ و تسلط داود بر متون فلسفی و طبی از قبیل قانون، شفا، اشارات، نجات، حکمة المشرقیه، تعلیقات، محاکمات، مطارحات، رسائل اخوان الصفا که همواره ملازم این کتب بوده، داستانها آورده‌اند. داود تالیفاتی داشته، از جمله رساله‌ای در «عشق» تالیف کرده که نامه دانشوران به تفصیل آورده است.



میر محمد باقر داماد

میر محمد باقر داماد- معروفتر از آن است که نیازمند به معرفی باشد. پس از حمله مغول، به علی که فعلا بر من روشن نیست جز در فارس حوزه علمی قابل توجهی به چشم، نمی‌خورد. البته در هرات و سمرقند و جاهای دیگر احیانا افرادی بوده‌اند ولی حوزه گرم ظاهرا منحصر به خراسان بوده است. در زمان شاه عباس کبیر با طلوع افرادی مانند میر داماد و شیخ بهایی و میرفندرسکی، خراسان مرکز علوم عقلی اسلامی گشت-به طوری که شخصی مانند صدر المتالهین از وطنش مهاجرت می‌کند و برای کسب فیض به خراسان می‌آید. میر داماد اگر از حکمای طراز اول اسلامی به شمار نرود، لااقل در طراز دوم هست. وی علاوه بر اینکه فیلسوف بود، فقیه و ریاضی‌دان و ادیب و رجالی هم بود. روی هم رفته مردی جامع بود و خود را «معلم ثالث» می‌خواند. وی حوزه درس با شکوه و گرم و پر برکتی تشکیل داد.

درست معلوم نیست که میر داماد تحصیلات فلسفی خویش را چگونه و نزد چه کسانی انجام داده است. اساتید او را که شمرده‌اند عبارتند از: شیخ عبد العالی کرکی، سید نور الدین عاملی، تاج الدین حسین صاعد طوسی، فخر الدین سماکی. سه نفر اول اهل معقول نبوده، استاد منقول میر بوده‌اند. تنها شخص اخیر است که اهل معقول بوده است. سید علی بهبهانی در مقاله‌ای که تحت عنوان «فلسفه و شرح حال و نقد آثار میر داماد» نوشته‌اند می‌گویند: «فخر الدین محمد حسینی معاصر شاه طهماسب (918-984) به نوشته اسکندر بیک از بزرگان سماک بوده.

از فحوای کلام وی استفاده می‌شود که میر داماد مجلس درس او را دریافته ولی از لحاظ زمان هم‌تراز او نبوده (؟) وی را در مقابل محقق خفزی، محقق فخری می‌گفته‌اند».

محدث قمی در الکنی و الالاقاب نیز از این شخص به عنوان استاد میر داماد یاد می‌کند، همچنین ریحانة الادب. ولی اتفاقا از فرد دیگری نیز عینا به همین نام (فخر الدین حسینی) در همین عصر یاد شده که او نیز اهل معقول بوده، الهیات و جواهر و اعراض شرح تجرید قوشچی را حاشیه کرده است

و بنا بر نقل علی دوانی، حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق را نیز حاشیه کرده است. ابتدا به نظر می‌رسد که دو نفر به این نام نیست، يك نفر است ولی صاحب الذریعه تصریح می‌کند که اینها دو نفرند، بعلاوه، فخر الدین سماکی محمد بن الحسن است و آن دیگری محمد بن الحسین. ما اطلاع بیشتری از اساتید معقول میر داماد نداریم. این که فخر الدین سماکی (محقق فخری) نزد چه کسی تحصیل کرده و شاگردان دیگرش چه کسانی بوده‌اند و در چه سالی درگذشته است، چیز درستی نمی‌دانیم، گویند شاگرد غیاث الدین منصور دشتکی بوده است.

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد عاملی

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد عاملی- از مهاجرین جبل عامل است. در جامعیت علوم و فنون فوق العادگی دارد. از استادان او در علوم عقلی (منطق و فلسفه) جز ملا عبد الله سابق الذکر کسی را نمی‌شناسیم. سلسله اساتید معقول شیخ از طریق ملا عبد الله به خواجه نصیر الدین و سپس به بو علی می‌رسد. آنچه مسلم است این است که شیخ علاوه بر آنکه ادیب و فقیه و مفسر و ریاضی‌دان و مهندس و شاعر بوده، حکیم و فیلسوف هم بوده است. از حوزه درس فلسفه او اطلاعی نداریم. معروف است که صدر المتألهین ابتدا به درس شیخ می‌رفت، شیخ که استعداد خارق العاده او را دید، او را به درس میر داماد فرستاد. از آثار فلسفی شیخ نیز چیزی در دست نیست جز رساله‌ای که می‌گویند اخیراً در مصر از او درباره «وحدت وجود» چاپ شده است. شیخ در سال 1030 در گذشته است.

میر ابو القاسم فندرسکی

میر ابو القاسم فندرسکی- اهل فندرسک از توابع استر آباد است. حکیم و ریاضی‌دان و عارف مشرب است. با آنکه حوزه بزرگی داشته و شاگردانی تربیت کرده، اطلاع زیادی از زندگانی‌اش در دست نیست. معاصر شیخ بهایی و میر داماد بوده است. مسافرتی به هند رفته، از نظریات حکمای هند آگاه شده است. میر فندرسکی رساله‌ای درباره صناعات نوشته که به نام رساله صنایعیه معروف است، و رساله‌ای در «حرکت» بر طبق مسلك مشائین نوشته⁽²⁴⁾ و در 1050 در سن هشتاد سالگی درگذشته است.

رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی

رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی نائینی مشهور به میرزا رفیعا. شاگرد شیخ بهایی و میرفندرسکی بوده. از سادات طباطبایی نائین و زواره و اردستان است. مرحوم میرزای جلوه، فیلسوف معروف عهد قاجار و متوفی در 1314 از اولاد و احفاد اوست. رساله‌ای در «اقسام تشکیک» دارد که مورد توجه متاخران است.

شرح اشارات خواجه و شرح حکمة العین شریف جرجانی را حاشیه کرده است و رساله‌ای در حل شبهه «استلزام» که در کتب فلسفه مطرح است نوشته است. رساله‌ای به نام ثمره شجره الهیه در اصول عقاید با پاره‌ای از مقدمات فلسفی اخیرا از او وسیله آقای عبد الله نورانی از فضلالی معاصر چاپ و منتشر شده است. میرزا رفیعا در سال 999 متولد و در سال 1083 در سن 85 سالگی درگذشته است.

محمد بن ابراهیم قوامی معروف به صدرا

محمد بن ابراهیم قوامی معروف به صدرا و صدر المتالهین، حکیم الهی و فیلسوف ربانی بی‌نظیر که حکمت الهی را وارد مرحله جدیدی کرد. صدرا در آنچه علم اعلی یا علم کلی یا فلسفه اولی یا حکمت الهی خوانده می‌شود و تنها همین بخش است که به حقیقت فلسفه است و فلسفه حقیقی خوانده می‌شود، زیرا سایر بخشها اعم از ریاضی و طبیعی در قلمرو علوم است-تمام فلاسفه پیشین را تحت الشعاع قرار داد، اصول و مبانی اولیه این فن را تغییر داد و آن را بر اصولی خلل ناپذیر استوار کرد. فلسفه صدرا از يك نظر به منزله چهار راهی است که چهار جریان یعنی حکمت مشائی ارسطویی و سنیایی، و حکمت اشراقی سهروردی، و عرفان نظری محیی الدینی، و معانی و مفاهیم کلامی با یکدیگر تلاقی کرده و مانند چهار نهر سر به هم برآورده، رودخانه‌ای خروشان به وجود آورده‌اند.

از نظر دیگر به منزله صورتی است که بر چهار عنصر مختلف پس از يك سلسله فعل و انفعالها افاضه شود و به آنها ماهیت و واقعیت نوین بخشد که با ماهیت هر يك از مواد آن صورت متغایر است. فلسفه صدرا يك نوع جهش است که پس از يك سلسله حرکتهای مداوم و تدریجی در معارف عقلی اسلامی رخ داده است. فلسفه صدرا از نوع «سهل ممتنع» است، به ظاهر بسیار ساده است، عبارتش ادیبانه و منشیانه است اما يك فرد بسیار مستعد سالها باید کار کند تا به مرحله اول برسد یعنی بفهمد که آن را نمی‌فهمد تا بار دیگر با دید دیگری وارد شود. بسی افراد سالها عهده‌دار تدریس فلسفه صدرا بوده‌اند در حالی که به عمق آن نفوذ نکرده‌اند. از این رو توصیف و تحلیل کار صدرا کار هر فلسفه خوانده‌ای نیست. صدرا شاگرد شیخ بهایی و میر داماد بوده است. در شرحی که بر اصول کافی نوشته، از شیخ بهایی به عنوان استاد علوم نقلی و از میر داماد به عنوان استاد علوم عقلی یاد می‌کند. تابهای صدرا معروفتر از آن است که در اینجا ما بخوایم معرفی کنیم. وی در سال 1050 ضمن هفتمین سفر حج که پیاده می‌رفت، در بصره در گذشت.

شمس الدین

شمس الدین معروف به ملا شمس. از شاگردان میر داماد است. میان او و همشاگردی‌اش ملا صدرا مراسله‌ای صورت گرفته است. ملا شمس درباره چند مشکل در فلسفه از قبیل موضوع در حرکت کمیه و وجود ذهنی سؤال کرده و صدرا پاسخ گفته است. پاسخ صدرا به صورت رساله‌ای کوچک در آمده و در حاشیه مبدا و معاد وی با چاپ سنگی چاپ شده است.

سلطان العلماء آملی معروف به خلیفه السلطان

سلطان العلماء آملی معروف به خلیفه السلطان- شاگرد شیخ بهایی و میر داماد بوده است. شاه عباس دخترش را به او داد و مدتی وزارت شاه صفی و شاه عباس ثانی را داشته است. وی مردی است محقق، حواشی او بر معالم و شرح لمعه نمونه يك کار تحقیقی است. بدون حشو و زوائد چیز می‌نوشته است. بر حاشیه خفزی بر شرح تجرید قوشجی نیز حاشیه نوشته است. وی در سال 1064 در سن 64 سالگی در گذشته است.

سید احمد عاملی

سید احمد عاملی - داماد و خالهمزاده میر داماد و شاگرد اوست. بر الهیات شفا حاشیه نوشته و حاشیه‌اش در چاپ سنگی چاپ شده است. در آن حواشی قسمتهایی آورده که می‌رساند از میر داماد است و گاهی هم خود اشاره یا تصریح به آن می‌کند. میر داماد و سید احمد نواده دختری محقق کرکی می‌باشند.

قطب الدین اشکوری

قطب الدین اشکوری صاحب کتاب معروف محبوب القلوب. در تاریخ فلاسفه شاگرد میر داماد بوده است.

سید امیر فضل الله استرآبادی

سید امیر فضل الله استرآبادی. این مرد نیز شاگرد میر داماد بوده است. از وی اطلاع درستی در دست نداریم. مطابق آنچه در روضات ضمن احوال مقدس اردبیلی به نقل از ریاض العلماء آمده است امیر فضل الله از بزرگان شاگردان مقدس اردبیلی بوده است. هنگامی که وفات مقدس اردبیلی نزدیک شد، از او پرسیدند: بعد از شما به چه کسی رجوع کنیم؟ او جواب داد: در شریعات به امیر علام، و در عقلیات به امیر فضل الله.

ملا محسن فیض

ملا محسن فیض، حکیم و عارف و محدث مشهور. شاگرد و داماد ملا صدرا بوده و حکمت را نزد وی آموخته است. از او رساله‌هایی در حکمت و فلسفه باقی است. کتاب اصول المعارف او اخیراً چاپ شده است. آنچه در این زمینه از فیض به ما رسیده است عیناً تلخیص گفته‌های استاد است. مرحوم فیض در سال 1091 در گذشته است. ما ضمن احوال مفسران و محدثان نیز از مرحوم فیض یاد کردیم.

ملا عبد الرزاق لاهیجی

ملا عبد الرزاق لاهیجی صاحب شوارق الالهام و گوهر مراد، شاگرد و داماد دیگر ملا صدرا. ملا عبد الرزاق بر عکس ملا محسن فیض، مثل این است که از استاد خود کمتر متأثر شده است. نوشته‌هایش رنگ و بوی حکمای قبل از صدرا از قبیل علامه دوانی و غیاث الدین دشتکی را دارد نه رنگ و بوی فلسفه ملا صدرا. وی در سال 1071 یا 1072 درگذشته است.

ملا رجبعلی

ملا رجبعلی صاحب روضات از صاحب ریاض العلماء نقل می‌کند که وی نزد شاه عباس ثانی و صاحبان مقامات مملکتی محترم بوده که به دیدارش می‌رفته‌اند. ملا رجبعلی شاگردانی داشته از آن جمله مولی محمد تنکابنی و حکیم محمد حسین قمی و قاضی سعید قمی. وی شاگرد میر فندرسی بوده و در سال 1080 درگذشته است.

ملا محمد باقر معروف به محقق

ملا محمد باقر معروف به محقق سبزواری. هم حکیم است و هم از اعظم فقها. شاگرد شیخ بهایی و میرفندرسی بوده است و بر الهیات شفا حاشیه متینی نوشته که مورد استفاده است. صاحب روضات می‌گوید: محقق خوانساری ملا محمد تنکابنی معروف به «سراب» از محضر درسش استفاده کرده‌اند. ولی ظاهراً محقق خوانساری در منقول شاگرد او بوده نه معقول. وی در سال 1090 درگذشته است.

حسین خوانساری

حسین خوانساری معروف به محقق خوانساری. شوهر خواهر محقق سبزواری و شاگرد او در منقول بوده است. در معقول شاگرد میرفندرسی بوده است. حاشیه معروفی بر الهیات شفا دارد که در دست است، و همچنین شرح اشارات خواجه و شرح تجرید قوشجی و محاکمات را حاشیه کرده است. وی در سال 1098 درگذشته است. صاحب روضات در ذیل نام ملا زمان بن ملا کلبعلی تبریزی می‌نویسد: «وی کتابی دارد به نام فرائد الفوائد فی احوال المدارس و المساجد که در ایام اقامتش در مدرسه شیخ لطف الله تالیف کرده و نام گروهی را که در این مدرسه پر برکت تحصیل کرده‌اند برده است از قبیل حسین خوانساری، ملا شمسای گیلانی، ملا حسن لنبانی گیلانی (او نیز مردی حکیم و عارف بوده و مثنوی را شرح کرده و در همین طبقه است) و گفته ملا حسن لنبانی در فضیلت و تقوا نظیر نداشت. . . و از آن جمله است زبدة المحققین و اسوة السالکین ملا رجبعلی تبریزی و شاگردش میر قوام الدین (رازی) صاحب کتاب عین الحکمة. «صاحب روضات آنگاه می‌گوید: «و از آن جمله است فاضل محقق، حکیم بارع ملا ابو القاسم بن محمد ربیع گلپایگانی، صاحب تعلیقات لطیفه بر کتب

معقول و منقول. . . که گویا شاگرد مجلسی اول بوده است. « ملا حسن لنبانی فوق الذکر پدر ملا حسین لنبانی است که شاگرد مرحوم مجلسی بوده است. علیهذا این دو نفر (لنبنانی و گلپایگانی) نیز جزء این طبقه‌اند. در این طبقه گروه دیگر کمنام یا گمنام هستند از قبیل شیخ حسین تنکابنی و محمد بن علی رضا آقاجانی شاگرد ملا صدرا. خوشبختانه اخیرا با همت قابل ستایش آقای سید جلال الدین آشتیانی استاد عالیقدر دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، این افراد و آثار آنها تحت عنوان «منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میر داماد و میر فندرسکی تا عصر حاضر» معرفی شده و می‌شوند.

محمد سعید بن محمد مفید قمی

محمد سعید بن محمد مفید قمی، معروف به «قاضی سعید» و ملقب به «حکیم کوچک». از شاگردان ملا محسن فیض و ملا عبد الرزاق لاهیجی و ملا رجبعلی بوده است. شاگردی‌اش نزد ملا رجبعلی و مطابق نقل صاحب روضات مانند استادش نزد شاه عباس محترم بوده است، ولی شاگردی‌اش نزد ملا عبد الرزاق در قم بوده و احتمالا نزد فیض نیز در قم تحصیل کرده است. صاحب روضات و صاحب ریحانة الادب نسبت به تاریخ وفات وی اظهار بی اطلاعی کرده‌اند ولی در حاشیه روضات از الذریعه نقل کرده که تولد وی در سال 1049 و وفاتش در سال 1103 بوده است.

ملا محمد تنکابنی سراب

ملا محمد تنکابنی سراب، شاگرد ملا رجبعلی و محقق سبزواری بوده است.

جمال الدین خوانساری

جمال الدین خوانساری معروف به جمال خوانساری. فرزند حسین خوانساری سابق الذکر، و شاگرد او و شاگرد ماماخود محقق بوده. وی بر طبیعیات شفا حاشیه زده که با چاپ سنگی چاپ شده و البته مختصر است و همچنین شرح اشارات را نیز حاشیه کرده است. مردی محقق و جامع المعقول و المنقول بوده و در سال 1121 در گذشته است.

قوام الدین محمد رازی معروف به قوام الدین حکیم

قوام الدین محمد رازی معروف به قوام الدین حکیم. همایی در مقدمه شرح مشاعر ملا جعفر لنگرودی می‌گوید: وی شاگرد ملا رجبعلی و استاد شیخ عنایت الله بوده است. سید جلال الدین آشتیانی در جلد دوم منتخباتی از آثار حکمای خراسان از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا عصر حاضر آثاری از این مرد چاپ و منتشر کرده و خود او را معرفی کرده‌اند. محمد رفیع پیرزاده. این شخص نیز از شاگردان ملا رجبعلی و با يك واسطه شاگرد میر فندرسکی است. بعضی از آثار او در جلد دوم منتخباتی از آثار حکمای الهی خراسان چاپ شده است.

منابع و ماخذ: عرفان و اندیشه های عرفانی، نقش عرفان و تصوف در جستجوی حقیقت، باشگاه، حوزه، آرشیف شخصی و مقاله های محقق.

دوشنبه، ۱۵ فبروری ۲۰۱۰

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Copyright©2006Esalat

www.esalat.org